المنْهَجُ في الطَّلَبِ، والتَّلَقِّي، والاتِّبَاع

در بيان اختيار منهج درست و راه حق

تأليف/عبدالمنعم مصطفى حليمة
« أبوبصير الطرطوسي »

باللغه الفارسية

ترجمه/ أبو مصعب الخراساني

المنْهَجُ في الطَّلَبِ، والتَّلَقِّي، والاتِّبَاع

در بيان اختيار منهج درست و راه حق

تأليف

الشيخ عبدالمنعم مصطفى حليمة (حفظه الله)
« أبوبصير الطرطوسي »

ترجمه

ابن عبداللطيف «بابكرخيل »
«أبو مصعب الخراساني»

0

مقدمه:

ان الحمد لله نحمده و نستعينه و نستغفره و نعوذ بالله من شـرور أنفسنا و من سيئات أعمالنا من يهـده الله فلا مضل له و من يضـلله فلا هـادى له و أشـهد أن لا إله إلا الله و أشـهد أن محمـدا عبـده و رسوله، صلوات الله عليه و على آله و أصحابه و سلم تسليما كثيرا . . . و بعد

{**يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِـهِ وَلاَ تَمُـوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ**}... (ال عمران)،الاية: 102

ترجمه:ای کسانیکه ایمان آورده اید! از الله آنگونه که ترسـیدن از او شایسته است، بترسید و نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید.

{**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا، يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَـالَكُمْ وَيَغْفِـرْ لَكُمْ ذُنُـوبَكُمْ وَمَنْ يُطِـعِ اللَّهَ وَرَسُـولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا**}...الاحزاب، الاية: 70-71.

ترجمه: ای کسـانیکه ایمـان آورده ایـد! از اللـه بترسـید، و سـخن درست (وحق) بگوييد، تا الله كارهايتان را برای تـان اصـلاح كنـد، و گناهان تان را بيآمرزد، وهركس كه از الله و رسول اش اطاعت كند، يقيناً به كاميابی عظيمی نائل شده است.

{**يا أَيهَا الَّذِينَ آَمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّـادِقِينَ**}...) التوبة (الاية: 119.

ترجمـه: ای کسـانیکه ایمـان آورده ایـد از اللـه بترسـید و بـا راستگويان باشيد.

{**يا أَيهَا الَّذِينَ آَمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يضُرُّكُمْ مَنْ ضَـلَّ إِذَا اهْتَـــدَيتُمْ إِلَى اللَّهِ مَـــرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَينَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**}... (المائده)، الاية: 105.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید! مراقب خود باشید اگر شـما هدایت یافته باشید، گمراهی کسانی که گمراه شده اند به شما زیانی نمی رساند، بازگشت همه ی شما به سوی الله است، آنگـاه شـما را از آنچه عمل کردید؛ آگاه می سازد.

{**يا أَيهَا الَّذِينَ آَمَنُوا ادْخُلُـوا فِى السِّـلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُـوا خُطُوَاتِ الشَّيطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ**}... (البقره) ، الاية : 208.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید! همگی به اسلام (و اطاعت کامل الله) در آیید، و گامهای شیطان را پیروی نکنید، بدرستی که او برای شما دشمن آشکار است.

{**يا أَيهَا الَّذِينَ آَمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ**}... (آل عمران)، الاية: 149.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید! اگر از کسانیکه کافر شده اند، اطاعت کنید، شما را (به کفر) بر میگردانند، آنگاه زیان دیده بر می گردید.

اما بعد: حقا که راست ترین و درست ترین سخنان کتاب الله، و بهترین هدایت، هدایت محمد صلى الله عليه وسلم است، و بدترین امور، امور حادث و نوپیدا میباشد، و هر نوپیدایی بدعت، و هر بدعتی ضلالت و گمراهی است، و هرگمراهی در آتش جنهم.

یقیناً! امروز انسانها میزان حق را که بتوان در آن هرچیزی را از سخنان، و مواقف، و اشخاص ... وزن کنند و چراغی را که حق را از باطل، و حق پرست را از باطل پرست باز شناسند از دست داده اند، در حقیقت نمیدانند که چه چیزی حق است، و چه چیزی باطل، چه کسی و چه امری را حق همراهی میکند و چه کسی و چه امری را باطل ؟ فلان شخص در حق قرار دارد یا در باطل؟ ... سیاهی چه و کدام جماعتی را زیاد میسازد ... و در سایه چه چیزی قرار گرفته است ... بدلیل آنکه در وضعیتی قرار داده شده اند که توانائی تشخیص و تفکیک میان حق و باطل را از دست داده اند ... نه منفعت و ضرر را میشناسند ... و نه هم فاضل را از مفضول تفکیک کرده میتوانند ... آنگاهست که باطل برایشان حق، و حق برایشان باطل معلوم میگردد، و ظالم را عادل، و عادل را ظالم میبینند، مسلمان را غیر مسلمان و غیر مسلمان را مسلمان میگویند ... پس در میزان و ترازو، ضرر بزرگی را متقبل میشوند اعم ازینکه اختیاراً در چنین حالت و وضعیتی قرار گرفته باشند، و یا اکراهاً، و اجباراً ...گوئی در وادی سیاه و تاریکی قرار داده شده باشند ...که هموارى را از بلنديها و پستيها و چاهها و حفره های مقابلش تفکیک کرده نتوانند، و بدون چراغ و روشنائی در آنجا سرگردان در حرکت

باشــند، گــاهی بــه ســنگی برخــورد کننــد و گــاهی در حفــره ای بلغزند...گاهی زخم بردارند و گاهی از حرکت باز مانند...و بالآخره در همانجا هلاک شوند!!

ازینجاسـت کـه اهمیت این مبحث مـا واضـح میشـود، و ازهمین لحاظ آنرا « منهج در طلب، و وصـول، و اتبـاع» نـام گذاشـته ایم، تـا آنکه به مثابه میزان و تـرازو و چـراغی نـزد شـخص موجـود باشـد، و بتواند اشـیاء و اشـخاص و امـور را ... در هـر زمـان و هـر مکـانی ... هرشخصی و هر امری که بـرایش پیش کـرده میشـود ... در آن وزن کند، و برایش به مثابه ای چراغی باشـد کـه بـا اسـتفاده از روشـنائی اش فـرا روی خـود را ببینـد و از افتـادن در حفـره هـا و چـاه هـا، و برخورد با موانع و دیوارهای سر راهش خود را نجات دهد.

اما چرا مردم به این چـراغ و این مـیزان درین زمـان نیـاز دارنـد؟ درحالیکه وسائل و سـهولت هـای طلب و وصـول، زیـاد شـده و کتب زیادی نشر و توزیع گردیده است، تا جائیکه یک انسان بتنهائی توانـان خواندن فهرست های هریک ازین کتابها را ندارد!

چون مخالفت هـا و مقـاومت هـا، و بـه نمـایش گذاشـتن هـا زیـاد گردیده است ... و نهایت تلاشها بخرج داده میشود تـا آنهـا در مقابـل چشمان مردمان زینت و عزت داده شوند ... تا جائیکه مردم توانــائی تمــیز و تفکیــک میــان اصــلی و جعلی آنــرا از دســت میدهنــد ... و راستگوی و دروغگوی آنها را ازهم باز نمیشناسند! و نمیدانند که چـه چیزی و چه کسی حق میگوید و در حق قرار دارد و چه کسـی باطـل میگوید و در باطل قرار دارد ... چه چـیزی را بپـذیرد و بـه آن معتقـد گردد، و چه چـیزی را نپـذیرد و رد کنـد و بـراءت خـود را از آن اعلان کند ... نمیداند که گـام و قـدم بعـدی خـویش را درین مسـیر در کجـا بگـذارد ... و در چـه راه و جهـتی روان شـود ... کـه این همـه بـرای شـخص زمـانی ممکن خواهـد بـود کـه صـاحب روشـنائی و مـیزان گــردد ... کـه ان شـاء اللـه معیـار این مـیزان را درین مبحث مهم و مختصر به بحث میگیریم.

فالله المُستعان، وعليه التكلان، وهو حسبي ونعم الوكيل

. تشخیص مرض:

انسان فرزند ثقافت و محیط فرهنگی و فکری است که در آن زندگی دارد ... بناً همانطوریکه جسم انسان به اندازه متأثر شدنش از عواملی چون غذائی خوب و پاک و پُر انرژی، و غذائی ناپاک و کم انرژی ... دچار ضعف و قوت ... صحت و مریضی میشود، عقل و فکر، اندیشه و علامندی اش به امورات ضعیف و قوی میشود، استقامت و پایداری، و تمایل و انحراف اش بسوی حق و باطل... نیز تعلق به آنچیزی دارد که به مانند؛ غذا داخل وجودش میشود و یا داخل کرده میشود، همانگونه ای که غذا های خوب وپاک را معده به انرژی و قوت جسمی برای صاحبش تبدیل میکند... ظرف و محیطی که شخص در آن قرار دارد، فکر و اندیشه و افکار، فرهنگ و رفتار و اخلاق و اعتقاد، قلب و دماغ را پروش میدهد ... و موقف انسانرا اعم ازینکه در حق باشد و یا باطل تعین میکند ... امور فکری و قلبی و اصول و ضوابط اعتقادی شخص همه نتایج و انعکاس دهنده همین ظرف ویا محیط است که در آن زندگی دارد، و آنچه را این ظرف و محیط در خود دارد در وجودش داخل میگرداند، اگر خیر و خوب بود پس انسان خیر و خوب میگردد..و اگر شر و بد بود انسان نیز شر و بد میشود، پس انسان محصول آن ظرفی است که در آن برایش غذا آورده میشود ... اگر خوب بود انسان تندرست و صحتمند، و اگر بد بود ضعیف و مریض است.

و شیاطین انس و از عقب آنها برادران شان از شیاطین جن پیوسته در مقابل شان قرار گرفته و آنانرا احاطه و تحت سیطره ای خویش میگیرد ... در زمانهای مختلف و متفاوت به اشکال و وسائل مختلف و گوناگون و زهر خویش را در وجودش داخل میسازند ... اعم ازینکه این وسائل تصویری باشد و یا سمعی و گفتاری...یا اینکه

کانال های تلویزیونی ... که فساد و زهری بـزرگی را در میـان مـردم پاشیده است، و تعداد آنها به صدها میرسد اگر اغـراق نکـنیم و هـزار ها نگویم، و وحشت و درنده خوئی انترنت و آنچه در آن بنشر میرسد و در دسترس قـرار داده میشـود، زیـادتی اسـت بـالای این زیـاد؛ کـه برعلاوه مفاسد و طغیان و سرکشی و وحشـی گیریهـای کـه از خلال آنهـا بنشـر سـپرده میشـود همـه اوقـات انسـانها را در حـرام ضـایع میگرداند، و چـیزی اسـت کـه ضـرر آن بـه هـزاران مـراتب از نفعش بزرگتر میباشد..و برعلاوه این همه موارد به صـورت منظم و مرمـوز شـیوه هـا و منـاهج آموزشـی و تحقیقی بـر اسـاس مفـاهیم الحـاد و اباحیت[1]، بـالای اطفـال و نسـل جدیـد از مرحلـه ابتدائیـه زنـدگی و آموزش الی پوهنتون و دانشگاه مرحله به مرحله مـورد تطـبیق قـرار میگیرد، و اعلانات و بروشور ها و پوسترها مزین و ترغیبی بــرای این شرّ به کثرت نشر و ترویج میگــردد، و شـخص هرجـائی کـه بخواهـد برود و از هر مسیری که بگـذرد ..بـه شـکل قلاده و گـردن بنـدی این همه در گـردنش انداختـه میشـود و از یـک تـاریکی بـه تـاریکی دیگـر کشـانیده میشــود، تـا جائیکـه شـخص نقطـه ئی از روشـنائی را در مقابلش نمی بیند، و این تصویری از فریب و حیله و دام هـای همـوار شده در مقابل انسان است، که قرآن آنرا برای ما بصـورت شـفاف ترسیم نموده است.

و از آنروزی سـخن گفتـه اسـت کـه پـرده هـا برچیـده میشـود.. و حقائق گفتار و منازعه میان ضعیفان ملت های گمراه و زمامـداران و افراد سرکش و مستکبر شان از طواغیت و شـیطاطین انس و جن.. برای همه آشکار و عریان گردد، همانطوریکه الله متعـال میفرمایـد: {**وَقَـالَ الَّذِينَ اسْتُضْـعِفُوا لِلَّذِينَ اسْـتَكْبَرُوا بَـلْ مَكْـرُ اللَّيْـلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَن نَّكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَاداً وَأَسَـرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ**}- سبأ/33.

ترجمه: و مستضعفان به مستکبران گویند: بلکه مکر و حیله، شب و روز شما (سبب شد که از هدایت باز مانیم) هنگامیکه به ما دستور

[1] . اباحیت یک حرکت آئدیولوژیک است که از قرن بیستم به بعد شدیداً رایج گردد، و هدف آن مباح شمردن هرگونه حرام ها و آزادی از هرگونه قیود جهت رسیدن به زندگی راحت و آرامانی و افسانه ئی یک انسان است، یعنی شخص هرچه که خواست انجام بدهد نبآید هیچ مانعی جلو خواست های طبیعی وی را بگیرد، هرچند این محدودیت ها شرعی و الهی باشد. مترجم.

میدادید که به الله کافر شویم و برای او شریک و همتایانی قرار دهیم، و هنگامیکه عذاب الله را ببینند، ندامت و پیشمانی را در دل های خود پنهان دارند.

و این حیله ها و فریب ها تنها شب ویا تنها روز نبودند، بلکه مکر و حیله های پیوسته و بدون انقطاع و توقف بودند، شب تا روز و روز تا شب ادامه داشت، تا جاییکه برای شخص فرصت کشیدن یک نفس راحت، و فکر کردن و تفکر در خلوت را نمی دادند، تا آنکه برایش آن دامها و حیله های که شب و روز در آن قرار دارد برایش آشکار نگردد، و این چیزیست که هیچ کسی نمی خواهد در آن واقع شود و گیر افتد...اما هدف و مقصود ازین همه مکر و حیله های متواصل و پیهم که:{**إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَن نَّكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَاداً**}، جز خارج ساختن بنده گان از بنده گی الله واحد به بنده گی طواغیت و همتایان و بنده گی شیاطین انس و جن نبود، در حالیکه مستضعف و مستکبر ایشان ... مساویاً در عبادت معبودانی بغیر از الله تعالی قرار داشتند، و سپس همه ایشان در یکنوع عذاب شریک شدند، زیرا همه ایشان درین جرم و مکر و حیله و گناه بزرگ مساویاً شریک بودند.

و الله تعالی میفرماید: {**وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَـذَا الْقُـرْآنِ وَالْغَـوْا فِيـهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُـونَ**}-فصلت:26. ترجمه: و کسانیکه کافر شدند گفتند: به این قرآن گوش فرا ندهید، و در هنگام تلاوت آن جنجال کنید، (و سخنان بیهوده بگوید) شاید پیروز گردید.

یعنی چون کسی قرآن خواند و یا به آن استدلال نمود، و یا اینکه تلاوت آیات قرآن بگوشهایتان رسید، آنگاه صدا هایش خویش را بلند کنید، سروصدا و جنجال برپاکنید ... تا کلمات قرآن فهمیده نشود..و به گوشهای مردم نرسد، و فضاء را طوری بسازید که گوئی صدای مبهم و مشوش کننده ای از راه دور میآید، هیچ معنی و مفهوم از آن گرفته نشده و هدف و مقصود آن دانسته نمیشود.

و مردم درین زمان. به وسائل و امور مبهم کننده و مشوش کننده ای زیادی مواجه هستند که مانع رسیدن حرف حق به گوشهایشان و پذیرفتن آن با قلب هایشان میگردد، و این وسائل با

صدا های بلند و جنجال آفرینی ها منحصر نشده اسـت...بلکـه صـدای طبــل و موســیقی، چنــگ ونی ...کوشــها و قلب هایشــانرا کــاملاً از شنیدن قرآن مانع شده و غافل ساخته است.

این یکجانب موضوع بود، اما از جانب دیگـر نـبی صـلی اللـه علیـه وســلم از زمــانی حکــایت میکنــد کــه در آن فتنــه هــا و پــیروی از خواهشات نفس و هواء و گفتن دروغ، و خیانت، و عدم وفاء بـه عهـد عام شده و امانات ضایع میگردد، و این همه بعداز قرون ثلاثه نخست اسلام واقع میشود، تا جائیکه گفته میشود : «**في بني فلان رجـل أمين**»، یعنی:در اولاده فلان قوم تنها یک شخص امانت کار اسـت، و ما مصداق آنرا جـز این زمـان حاضـر نمی بیـنیم ، همانطوریکـه نـبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**يُصْبِحُ النَّاسُ يَتَبايَعُونَ فَلاَ يَكَادُ أَحَـدٌ يُـؤَدِّي الأَمَانَـةَ، فَيُقَـالُ إِنَّ فِي بَنِي فُلاَنٍ رَجُلاً أَمِينًـا؛ وَيُقَالُ لِلرَّجُلِ مَا أَعْقَلَهُ وَمَا أَظْرَفَهُ وَمَا أَجْلَدَهُ وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ**».[2]

ترجمـه: زمـانی خواهـد آمـد کـه مـردم می‌خوابد و چـون بیـدار می‌شود می‌بیند که امانت و ایمـان از قلبش برداشـته شـده است تـا جائیکـه گفته می‌شـود در فلان قبیلـه يك شـخص امین وجـود دارد، و مـــــردم از او تعریف و تمجید می‌نماینـــــد، و می‌گویند: فلانی عجب انسان عاقل و باظرافت و بردباری می‌باشد! هرچند این مـرد نـیز به اندازه ذرّه‌ای ایمان در دلش موجود نیست.

و میفرمایـد:«**أول ما تفقـدون من دينكم الأمانـة، وآخـره الصـلاة**» [3]. ترجمـه: اولین چـیزی را کـه در دین ازدسـت میدهیـد امانت، و آخرین آن نماز است.

و میفرمایــد: «**أول ما يُرفَع من النــاس الأمانــة، وآخر ما يبقى من دينهم الصــلاة، ورُبَّ مصــلٍّ لا خلاقَ له عند الله تعالى**» [4]. ترجمه: اولین چیری که از میان مردم برداشـته میشـود امانت است، و آخرین چـیزی کـه از نشـانه هـای دین برایشـان بـاقی

---

[2] . متفق عليه.
[3] أخرجه الطبراني وغيره، السلسلة الصحيحة: 1739.
[4] صحيح الجامع: 1575.

میماند نماز میباشد، و نماز گذارانی است که نزد الله از نماز خـویش هیچ بهره و نصیب (از ثواب) ندارد.

و امانت شـامل همـه مـواردی میشـود کـه حفـظ و رعـایت آن در امور دین و دنیا لازم باشد، و برابر است که این امـور مهم و یـا غـیر مهم و بـزرگ ویـا کوچـک باشـد، و بزرگـترین امـانتی کـه شـامل این مفهوم میشود؛ امانت بیان علم و ایستادن بـر حـق بشـکل کامـل آن بدون هچگونه تقصیر، و تحریف میباشد، خصوصاً زمانیکه بیان آن نیاز باشد...در حالیکه درین زمان تعداد معدودی از افراد امت این امـانت را رعایت و حفظ کرده اند!

اللــه متعــال میفرمایــد:{**إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُـونَ مَـا أَنزَلْنَـا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِن بَعْـدِ مَـا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَـابِ أُولَئِكَ يَلعَنُهُمُ اللّـهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُـونَ**}-البقــرة/159. ترجمــه: همانــا کسانیکه آنچه را از دلائل روشن و هدایت نازل کرده ایم، بعداز آنکــه در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان میکنند و میپوشانند، الله آنها را لعنت می کند، و لعنت کننده گان (از مؤمنان و ملائک) نیز آنها را لعنت میکند.

و میفرمایـد:{**إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَـا أَنـزَلَ اللّـهُ مِنَ الْكِتَـابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنـاً قَلِيلاً أُولَئِكَ مَـا يَـأْكُلُونَ فِي بُطُـونِهِمْ إِلاَّ النَّارَ وَلاَ يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلاَ يُـزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَـذَابٌ أَلِيمٌ**}-البقرة/174. ترجمه: به راستی کسانیکه کتمان میکنند آنچــه را الله از کتـاب (قـرآن و غـیره کتب آسـمانی) نـازل کـرده و آن را بـه بهانی اندکی می فروشند، آنها جز آتش چیزی نمی خورنـد، و اللـه در روز قیـامت بـا آنهـا سـخن نمی گویـد، و آنـان را (از این گناهانشـان) پاکیزه نمی کند، و برای شان عذاب درد ناکی است.

و نــبی صــلی اللــه علیــه وســلم میفرمایــد: «**تكـونُ بين يــدي الســـــاعة فتنٌ كقطعِ الليل المُظلم، يُصــــبحُ الرجل فيها مؤمناً، ويُمسي كافراً، ويُمسي مؤمناً ويُصـبح كـافراً، يــبيع أقوامٌ دينهم بعرَضٍ من الدنيا**»[5].

[5] صحيح سنن الترمذي: 1788.

ترجمه: قبل از برپائی قیامت، فتنه های ظهور خواهد کرد که بمانند حصه تاریک شب خواهد بود شخص در آنزمان صبح میکند در حالیکه مؤمن است، اما شب کافر میگردد، و شب میشود در حالیکه مؤمن است اما صحبح کافر میگردد، و اقوام و ملتها دین (و ایمانشان) را به حصه ای ناچیزی از مال و متاع دنیا میفروشند.

بدلیل ضعف و ضیاع امانات، شخص دین اش را به قیمت ناچیز و بی ارزشی بفروش میرساند، پس چه رسد به آنکه با طواغیت دوستی و موالات نکند...ویا علمی را که بیان آن واجب باشد کتمان نکند..ویا اینکه نزد آنان به صفت جلاد ایفای وظیفه نکند، و با قبا و رداء و عمامه ای نفاق که بر تن دارد چشم مردمان را از دعوت گران توحید و حق نپوشاند..اما چه زمانی و چگونه امور اینگونه شد...؟ زمانیکه طواغیت با چند درهم و دینار معدود بروی آنان زدند، و حرام را توسط ایشان حلال گردانیدند، و نبی صلی الله علیه وسلم درینمورد میفرماید:«**مَن أكل بمسلمٍ أكلةً فإن الله يُطعمه مثلها من جهنَّم، ومن كُسِي برجلٍ مسلمٍ فإن الله تعالى يكسوه من جهنَّم**»[6].

ترجمه: کسیکه با خیانت و غیبت یک مسلمان لقمه را بدست بیآورد و بخورد الله مثل آنرا از آتش جهنم برای میخوراند، و کسیکه با خیانت و غیبت یک مسلمان لباسی را بدست بیآورد و بپوشد، الله مثل آنرا از آتش جهنم برایش میپوشاند.

و میفرماید:«**خير النَّاس قرني، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم، ثم يفشو الكذب، حتى يشهد الرجلُ ولا يُستَشهَد، ويحلف الرجُل ولا يُستَحْلَف**»[7].

ترجمه: بهترین مردمان در همان قرنی است که من در آن زندگی دارم، سپس قرن بعدی آن، و سپس قرن بعدی آن، بعداز آن دروغ عام میشود، تا جائیکه شخص حاضر است تا (بناحق) شهادت بدهد اما به شهادت دادن خواسته نمی شود، و حاضر است تا (بناحق) سوگند یاد کند اما به سوگند خوردن خواسته نمی شود.

---
[6] صحيح الأدب المفرد: 179.
[7] صحيح سنن الترمذي: 1874.

و ما درست در همچنین زمانی قرار داریم. و متأسـف هسـتیم کـه این را میگویم: دروغ گفتن عـام گردیـده اسـت، بلکـه شـدیدتر از آن دروغ بستن بـر دین اللـه تعـالی رایج شـده اسـت، و این کـار جـدا از دشمنان از جانب دوستان صورت میگیرد[8]، هرچه را خواسته باشند داخل دین الله میگردانند هرچنـد آن امـر جـز دین نباشـد، و هرچـه را خواسته باشند از دین خارج میسـازند هرچنـد جـزء مهم دین باشـد، و این کار برایشان چون یک اصـول و طـرز العملی در آمـده اسـت .... اطاعت از طواغیت و مجـرمین سـرکش ... و اطـاعت از خواسـتها و خواهشات نفسانی شان و احزاب و فرقه گرائی هـای باطـل ایشـان جزء دین جدیدی شده است که آنرا وضع کرده اند...!

اللـه متعـال میفرمایـد:{**وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَـرَى عَلَى اللّـهِ كَـذِباً أَوْ كَـذَّبَ بِآيَاتِـهِ إِنَّهُ لاَ يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ**}، الأنعـام /21. ترجمه: و چه کسی ظالم تر است از آنکس که بر الله دروغ ببندد، یـا آیاتش را تکذیب کند؟ به راستی که ظالمان رستگار نخواهند شد.

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:« **من كذَبَ عليَّ متعمداً فليتبوَّأ مقعده من النار** »[9].ترجمـه: هرکسـی کـه بـر من دروغ ببندد (یعنی:چیزی را که نگفته ام به من نسبت بدهد) جایگـاهش را در آتش جنهم آماده گرداند.

که همه این موارد بر علاوه آنچـه را قبلاً بـه آن اشـاره کـردیم، در کثرت و تنـوع فتنـه هـا می افزایـد، و ظلمی اسـت بـر بـالای ظلم، و پرده ای است بر بالای پرده، و کوری و نابینائی است بر بالای کـوری و نابینـائی، و بـالآخره گمـراهی اسـت بـر بـالای گمـراهی، کـه گـاهی تاریکی یکی بر دیگری میچربـد و یکی فـوق دیگـری قـرار میگـیرد، و مانع رسیدن نور به چشم و مانع دید آن میگردد، و میان چشـم و دیـد شـخص و هـدایت و مـواطن حـق و نـور حائـل میگـردد، و بـهماننـد؛

[8]. منظور از دوستان درینجا همان علماء سوء است که نداسته اموری را به دین ارتباط میدهند و به الله دروغ میبندند، مانند؛ آنکه از دیموکراسی اسلامی، پارلمان اسلامی، بانکداری اسلامی، انتخابات اسلامی...وغیره صحبت مینمایند، و برای این امور کفری و شرکی در اسلام جائی پیدا میکنند، و چون در متن عربی کتاب این حرف به قسم وجیزه عربی «من أبنائه قبل أعدائه»، آمده است، ازین لحاظ معادل آنرا در فارسی دری نقل کرده ایم، در غیر آن چنین علماء سوء، دشمن الله و رسول هرگز دوست ما بوده نمی تواند، و میان ما و ایشان برائت و بیزای و دشمنی تا روز قیامت استوار است. مترجم.

[9] صحیح البخاری.

کوهای بـزرگ از شـک و شـبهات در مقابـل راه مـردم قـرار میگـیرد، شک و شبهات، و موانع و سدودی که شـخص را از رسـیدن و پـیروی کردن حق و شناخت آن ... همانطوریکه بـرای نـبی صـلی اللـه علیـه وسلم نازل گردیده است باز میدارد و مانع میشود، و آنکـه در بـیرون شدن ازین موانع و سدود و قلاده ها از گردنش موفـق گـردد .. او را به زندان ها و محابس طواغیت مجرم می اندازند تـا آنکـه چـراغ دین اش و نورش را خاموش گردانیده باشند، و تلاش هـایش را بیهـوده و باطل ساخته باشند، آن کوشش ها و صدا هـای کـه بـرای اظهـار دین الله انجام میگیرد و بلند میشود..تا آنکه دین حق را که در غربت و نـا آشنائی، و محاربت و تحقـیر و دشـمنی و اتهـام و حبس قـرار گرفتـه است آشکار گرداند...همانطوریکه در آغازش بـود[10]، و بـالایش چنـان ظلم و عذاب را میآورنـد کـه گـوئی پارچـه سـنگی از آتش را بدسـت خود گرفته باشند، همانطوریکه نبی صلی الله علیـه وسـلم خـبر داده اسـت:«**یـأتي علی النـاس زمـانٌ، الصـابر فیهم علی دینـه، کالقابض علی الجمر**» [[11]]. ترجمه: بر بالای مردم زمـانی خواهـد آمد که ، صبر کننده [شخص متمسک] بر دین اش ، به مانند، کسـی خواهد بود که گوئی پارچه سنگ از آتش را بدست گرفته باشد.

پس چه بسا کسانیکه در چنین حالت صبر بر دین قرار داشـته انـد و درد و زخم های آن پارچه سـنگهای آتشـین را میچشـند، امـا هرگـز عقب نمیروند و آن آتش را محکم بدست خود گرفته اند، و این زمان حاضر را ما بعید از آن نمی دانیم.

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**إن الإسلامَ بـدأ غریبـاً وسیعودُ غریباً کما بدأ فطوبی للغرباء»[[12]]**. ترجمه: اسلام در حالت غربت و نا آشنائی آغاز شده اسـت و دوبـاره بـه همانگونـه ای غربت بر میگردد ، پس خوشا بحال غرباء.

و میفرمایـد:« **إن الإسـلامَ بـدأ غریباً، وسـیعودُ غریبـاً کما بَدأ، فطـوبی للغربـاء، قیل: مَن هم یا رسـولَ اللـه؟ قـال:**

[10]. مفهوم حدیث غرباء.

[11].صحیح سنن الترمذي: 1844.

[12]. متفق علیه.

الذين يُصلِحون إذا فسدَ الناس »[13]. ترجمه: اسلام در حالت غربت و نا آشنائی آغاز شده است و دوباره به همانگونه ای غربت بر میگردد ، پس خوشا بحال غرباء، گفتند یا رسول الله این غرباء چه کسانی هستند؟ گفت: کسانی اند که چون همه مردم به فساد وفتنه گرفتار شدند نيك انجام میدهند (و به قرآن و سنت عمل میکنند).

و در روایت دیگر میفرماید:«**أناس صالحون في أناسٍ سوء كثير من يعصيهم أكثر ممن يطيعهم»[14].** ترجمه: مردمان صالح کمی در برابر مردمان بد و گمراه زیاد هستند ، و کسانیکه ازیشان سرکشی و عصیان میکنند بیشتر از آنانی هست که ازیشان اطاعت مینمایند.

و در روایت دیگر آمده است: « **النزَّاع من القبائل».[15].** ترجمه: یعنی: آنانیکه از اقوام و قبائل خویش [بمنظور اقامه دین و تمسک به آن] جدا و دور گشته اند.

یعنی: غرباء ویا جدا شده گان از فامیل ها و اقوام و ملتهای شان ... که آنانرا چیزی غیر از تعلق به قبیله، قوم، وخانواده، ملت، زبان ، سمت...جمع کرده است، و آنچیز جزء محبت الله و رسولش صلی الله علیه وسلم و یاری رساندن دین حق او و اعلای کلمه او چیزی دیگر نیست، پس خوشا بحال شان، و خوشا بحال شان.

تشخیص علاج: بعداز آنکه مرض را شناختیم و آنرا تشخیص دادیم، پس حالا علاج آن چیست؟..و مقصر کیست؟ و قایه و رهائی ازین مرض چه میباشد؟ و راه بیرون رفت از گرفتاری به آن چه است ... و بالآخره چه کاری باید صورت گیرد و چه منهج و روشی حق و درستی پیروی گردد که هرگز شخص به آن مبتلا نگردد؟

این سؤال بزرگی است که آنرا در نقاط ذیل مختصراً توضیح میدهیم:

---

[13] أخرجه أبو عمرو الداني في السنن الواردة في الفتن، السلسلة الصحيحة: 1273.
[14] أخرجه احمد، و صححه شعيب الأرنؤوط.
[15] صحيح سنن ابن ماجة: 3223.

اولاً:تکمیل و کمال دین: بدان که دین حق الله عزوجل تکمیل گردیده است، و با کمال آن هرچیزی که ما را به الله تعالی و به جنت نزدیک می سازد، و هرچیزی که ما را از لغزشها و آتش جهنم نجات میدهد تکمیل شده است، و الله متعال راه و منهج مؤمنان را برایشان نشان داده است، و در قرار گرفتن درین راه ایشان را تشویق و ترغیب نموده است، همانطوریکه راه و منهج مجرمان را بیان داشته، و از قرار گرفتن در آن راه ایشانرا برحذر داشته است ... و باید بخاطر داشته باشیم که الله در هیچ یکی ازین امور به ما احتیاج ندارد، نه در آنچه که در امور دین و دنیا به منفعت و یا به ضرر ماست، و نه هم در قرار گرفتن ما در راه راست و درست، بلکه راه و منهج حق و درست تنها چیزی است که با اختیار آن شخص از مواردیکه قبلاً اشاره کردیم وقایه میگردد.

الله متعال میفرماید:{**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِيناً**}، المائدة/3. ترجمه: امروز دین شما را کامل کرده ام و نعمت خود را بر شما تمام نموده ام، و اسلام را بعنوان دین برای شما برگزیده ام.

پس دین الله ناقص و ناتمام نیست! تا آنکه کسی بخواهد آنرا از مصادر و منابع دیگر و یا خواهشات و مزاجهای ملتها آنرا تکمیل نماید، بلکه در تمام جنبه های خویش کامل و مکمل و بدون هیچگونه نقصان و کمبود است، و این چیزیست که الله عزوجل به آن گواهی داده است:{**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي**}.

و میفرماید: {**وَأَنَّ هَـذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**}، **الأنعام/**153**.** ترجمه: و این راه مستقیم من است، پس از آن پیروی کنید و از راههای (پراکنده غیر آن) پیروی نکنید، که شما را از راه الله دور میسازد، این چیزیست که الله شما را به آن سفارش نموده است تا شاید پرهیزگار شوید.

که این آیت از معانی و لوازم راه مستقیم میباشد، و همینطور بیان راه و منهج اهل باطل و هواء و خواهشات، که به تمام وضوح و

روشـنائی و بقـدر کـافی، شـفاف و بـدون هیچگونـه پوشـیده گی و اغماض و پیچیده گی بیان گردیده است.

و میفرماید:{**وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ**}، البلد/10. ترجمه: و او را به دو راه (خیر و شر) راهنمـائی کـردیم، یعـنی انسـانرا هـدایت کـردیم و برایش طریق و راه خیر و طریق و راه شـر را بـا دلایـل و عـواقب و چگونگی اختیار آن بیان کردیم، تا طریق و راه خیر، و همه خـیر را از طریق و راه شر و همه شر، و نفع را از ضرر و حـق را از باطـل بـاز شناسد.

و میفرماید:{**وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِّكُـلِّ شَـيْءٍ وَهُـدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ**}،النحل/89.

ترجمه: و ما (این) کتاب را بر تـو نـازل کـردیم، کـه بیـانگر همـه چیز، و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است؛ و قول مبنی برین که {بیانگر همه چـیز اسـت}، عـام میباشـد، یعـنی: بینـانگر هـر آنچیزی کـه بـرای شـخص در امـور دین و دنیـا اش ضـرر ویـا منفعت میرسـاند، و همینطـور بیـانگر باطـل و حـذر و اجتنـاب از آنچـه ضـرر میرساند و اختیار و التزام به آنچه برایش نفع میدهد.

و در حدیث صحیح از نبی صلی الله علیه وسـلم روایت اسـت کـه میگوید:«**إنه ليس شيءٌ يقربكم إلى الجنَّة إلا قد أمرتكم به، وليس شـيء يقـربكم إلى النـار إلا قد نهيتكم عنه»[16].**

ترجمه: هیچ آنگونه چیزی نیست که شما را بـه جنت نزدیـک کنـد جـز آن اموری که شما را به آن امر کرده ام، و هیچ آنگونه چـیزی نیسـت که شما را به جهنم نزدیک بسازد جز آن اموری که شما را از آن نهی کرده ام.

و در روایت دیگر آمـده اسـت:«**ما تركتُ شـيئاً يقـربكم إلى الله تعالى إلا وأمرتكم به**». ترجمـه: بعـد از خـود هیچ چـیزی را برای شما نگذاشته ام که شما را بـه اللـه تعـالی نزدیـک گردانـد جـز آنچه که شما را به آن امر کرده ام.

و از أبی ذر رضـی اللـه عنـه روایت اسـت کـه میگویـد:«**تركنارسـولُ الله صـلى اللـه عليـه وسـلم وما في**

---

[16] السلسلة الصحيحة: 2866.

السَّماء طائر يطيرُ بجناحيه إلا عندنا منه عِلْم»[[17]]. ترجمه: ما را رسول الله صلى الله علیه وسلم در حالی ترک گفت [و وفات کرد]، که در آسمان هیچ پرنده ای نبود که با بال هایش پرواز کند مگر اینکه ما در مورد آنها میدانستیم.

و قول أبی ذر رضی الله عنه بگونه مثال در عام بودن هدایت نبی صلی الله علیه وسلم است، زیرا زمانیکه هیچ پرنده ای در آسمان نباشد که با بال های خویش پرواز کند در حالیکه نبی صلی الله علیه وسلم در مورد آن علم کافی برایشان انتقال داده باشد، پس چگونه ممکن است، که مسائل مهم و حیاتی و امور دین و دنیا چیزی را بیان نکرده باشد؟ که بصورت اولی بیشترین و بزرگترین هدایت را برایشان بیان نموده است.

ثالثاً:پیروی از اصول وقایوی تا حد امکان: قبل از آنکه به علاج و دواء بپردازیم، لازم است تا انسان بمنظور حفظ سلامت از ضرر و مرض، اسباب و امور وقایه را رعایت نماید، زیرا دواء و علاج هنگامی مفید واقع میشود که اسباب انشعاب مریضی و میکروبی شدن و حاد ساختن آن توقف داده شود، و انتی بیوتیک ها تا زمانی تأثیر گذار نخواهد بود تا آنکه روزانه مقداری به جراثیم و میکروب ها رسانیده نشود، تا میزان مقاومت حجرات مورد حمله آفت یا آسیب را پائین بیآورد، همین طور عقل نیز تا زمانیکه ضوابط حق برآن نرسد از آن استفاده درست شده نمیتواند، در حالیکه در معرض جراثیم و آفت های بزرگ فکری خطاء و اباطل قرار داشته باشد، پس خود تصور کنید که این آفت های بزرگ فکری خطاء وباطل بر بالای افکار و اندیشه های شخص، و اخلاق و رفتار و اعتقاداتش چه تأثیری جز شر و بدی داشته میتواند، بلکه در آنزمان گفته میتوانیم ، حجم غیر عادی بودن و تورمات میکروبی و خبیثه در وجود و دماغ شخص آنقدر پیشرفت کرده است که علاج آن بدون هیچگونه زحتمی ناممکن خواهد بود، و سخن گفتن برای شخص درین زمان از اندیشه ها و ثقافت، فکر و اعتقاد و منهج و اخلاق دیگران هیچ قیمت و ارزشی نمی داشته باشند، و التفاتی به آن نمی کند.

[17] صحيح موارد الظمآن: 62.

امروزه مردم در تشویش از مریضی ایدز قرار دارند، و حق شان است که درین تشویش باشند .. در حالیکه بسیاری ازیشان هیچگونه اهتمامی در وقایه از مصاب شدن به ایدز فکری ندارند؛ در حالیکه این مرض معافیت و مقاومت ایشانرا در برابر هرگونه افکار خطاء و باطل حفظ میکند، و میبینیم که این مرض گاهی از از عقب، و گاهی از مقابل مهار میگردد اما هرگز مانع سرایت آن از راست و چپ شده نمیتوانند، و از هر جانبی که مانع آن شوند از راه دیگر حمله میکند و از هر راهی که بخواهد از مقابل شدن با او خود داری کند از جانب دیگر خود را با او مواجه میسازد، و بدون هیچگونه معافیت و مقاومتی به او سرایت میکند، هرگونه فکر و اندیشه و آئدیولوژی که به او سرایت و اصبات کند آنگاه وجودش آماده پذیرش آن خواهد بود، و برای برای رشد و انکشاف آن فکر و قلبش خود را هموار خواهد ساخت، و برعلاوه پذیرش و انکشاف آن وجودش یکنوع تمایل و حس قناعت و رضایت را برایش پروش میدهد، تا جائیکه میان صالح و طالح و خیر و شر، دشمن و دوست، هیچگونه تمیز و تفکیک نمیتواند، زیرا از یک جهت معافیت فکری اش را از دست داده است و از جهت دیگر هیچ گونه اسباب مبارزه و مقاومت (انتی بیوتیک) در وجودش وجود ندارد ... و به الله حق سوگند که این نوع ایدز فکری برای انسان به مراتب شدیدتر و خطرناک تر و زیان بارتر از مصاب شدنش به ایدز عضوی است!

از همین جهت اسلام همراه با قاعده بزرگ ذهینی و وقایوی «**سد ذرائع**» آمده است، که از هر آنچیزی که شر و مضر است و یا آنکه در حکم خطر و منع قرار دارد، و شر و بدی میباشد ... آنرا قبل از ظهور و انتشارش در وجود انسان مانع شود، و دستور به ازبین بردن آن ماده مفسده و وسائل رسیدن به آنرا قبل از استعمال آن بدهد، و این قاعده به وسائل و مسائل به اعتبار آثار و نتائج آن می بیند، نه تنها به اعتبار اباحیت و عدم اباحیت آن، بدون آنکه به آثار و عواقب آن دیده شود، و برابر است که مسائل و امور حق و درست باشد یا باطل و خطاء!

از همین جهت اسلام هرگز نمی گوید که شر و بدی ها باید یکباری بتجربه گرفته شود، و راهها و دروازه های شر باز گذاشته شود، اجازه داده شود تا شر و فساد مطلقاً آزاد باشد ... قوانینی برای مشروع گردانیدن آن وضع کنید، و برای زینت دادن و زیبا جلوه دان آن دعوت گرانی را استخدام کنید ... سپس اگر یکی از شما در این شر و فساد واقع شد آنرا مجازات کنید، ...آفرین به این هوشیاری شما!! اسلام هرگز چنین چیزی را از ابتداء اجازه نمی دهد، و به کوچکترین آن راضی نمی گردد، بلکه شر و اسباب آنرا یکجا منع میکند و ازبین میبرد، و طروق خیر و اسباب آنرا برای مردم مهیا میسازد...بعداز آن اگر کسی بسوی شر رفت آنگاه برای فروکش کردن خصلت سرکشانه اش او را مورد تعقیب و مجازات قرار میدهد.

ما مپیرسیم برای چه تند باد ها و طوفان های بزرگ لوث و ناپاکی را برپا کرده اید، که این تند باد ها با خود کثافات و دود سیاهی، شرگ و گمراهی، فحشاء و فساد ... را با خود حمل میکند؟ سپس میگویند برشماست تا هر منفذ و سوراخ های کلکین و دروازه خویش ببندد، تا آنکه ازین تند باد لوث و ناپاکی های این تند باد سیاه و سمی داخل خانه هایتان نشود! در حالیکه پیوسته شیاطین جن و انس را با زهر های گونانگون موجود در وجودشان، از کفر و شرک، و الحاد و فسق و شهوتگری های جنسی ... به نزد ما و خانه های ما از طریق صدها شبکه های تلویزیونی ...و کیبل و انترنت میفرستند، و بخاطر رزع آن در فکار و قلب های مردم منفذ ها و سوراخ های بزرگی در، در و دیوار خانه های ما ایجاد کرده اند، و این فساد و شر به مراتب بدتر و شرتر از دود و خاک و کثافتی است که در تند باد ها داخل خانه های ما میشود.

الله متعال میفرماید:{**وَلاَ تَقْرَبُواْ الزِّنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاء سَبِيلاً** }،الإسراء/32.ذترجمه: و به زنا نزدیک نشود، که کار بسیار زشت، و بد راهی است!

درینجا الله متعال نگفته است که شما زنا نکنید، بلکه گفته است: {**وَلاَ تَقْرَبُواْ الزِّنَى**}، به زنا نزیک نشود، یعنی بطرف اسبابی که

سبب زنا میشود و آن وسائل که شما را به انجام زنا وا میدارد و نزیک میسازد نروید، و این اسباب و وسائل را به مانند؛ انجام زنا حرام و ممنوع قرار داده است، زیرا این اسباب باعث و سبب زنا میشود.

و میفرماید:{**وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً**}، الإسراء/36. ترجمه: و از آنچه به آن علم نداری پیروی نکن، بدون شک گوش چشم و دل، هریک از اینها از آن باز خواست خواهند شد و مسؤول خواهند بود.

پس گوش، و چشم، و قلب هریک وسائل پذیرش و دریافت و فهمیدن [یا تقلي] است، که معانی و مفاهم ، و افکار و اصول و مبادئ و اندیشه ها را از مراجع برخاست و نشأت آنها وصول و دریافت میکند؛ پس انسان مسؤول و حساب دهنده آن میباشد، که آیا عنان و جلو خویش را در دریافت و پذیرش این اصول و مبادئ و قیم شریر و باطل آزاد گذاشته است ... ویا اینکه خویشتن را از همه آنها محفوظ داشته و جهت یک راه و منهج، و اصول و مبادئ و قیم حق و خیر را در پیش گرفته است!

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**كلُّكم راعٍ، وكلُّكم مسؤولٌ عن رعيته**» [[18]]. ترجمه: هریک از شما چوپان (شبان) هستید، و هریک از شما مسؤول از رعیت خویش است.

پس کسیکه هیچ فردی جز خودش تحت رعیت خویش نداشت، آنگاه مسؤول و راعی خودش و جسم، و جوارح و اعضایش میباشد، که آیا آنها را در اطاعت از الله و در آنچه الله به آن راضی و خشنود میگردد نگهمدارد و حفظ میکند و یا عنان آنرا آزاد میگذارد تا در سرکشی و عصیان از اوامر و نواهی الله غرق گردد، و در عذاب و هلاکت گرفتار شود، همانطوریکه در حدیث میآید:«**لا تزولُ قدما عبدٍ يومَ القيامة حتى يُسأل عن عُمُرهِ فيما أفناه، و عن علمه فيم فعل، و عن ماله من أين اكتسبهُ و فيم أنفقه، وعن جسمه فيما أبلاه**»**[[19]]**. ترجمه: بنده گان در روز قیامت تا

[18] . متفق علیه.
[19] رواه الترمذي، وقال الألباني حديث صحيح، صحيح الجامع:7300.

هنگامی باقی خواهند ماند [داخل جنت و جهنم کرده نمیشوند] تا آنکه در مورد عمرش از او پرسیده نشود که در چه راهی آنرا گذارنده است، و از علم اش که چه اندازه به آن عمل کرده است، و از مالش که از کجا بدست آورده و در کجا آنرا صرف نموده است، و از جسم اش که با چه امور و چیزهای آنرا مواجه گردانیده است.

و از جابر روایت است که عمر بن خطاب روزی با نسخه ای از تورات نزد نبی صلی الله علیه وسلم آمد، و گفت:«**یا رسولَ الله! هذه نسخة من التوراة، فسكت، فجعل يقرأ ووجه النبِّي يتغير، فقال أبو بكر:ثكلتك الثواكل! ما ترى ما بوجه رسول الله صلى الله عليه وسلم[20]؟! فنظر عمر إلى وجهِ رسولِ الله صلى الله عليه وسلم، فقال: أعوذُ بالله من غضب اللهِ وغضبِ رسولِه، رضينا بالله رباً، وبالإسلامِ ديناً، وبمحمدٍ نبياً. فقال رسولُ الله صلى الله عليه وسلم: والذي نفسُ محمدٍ بيده، لو بدا لكم موسى فاتبعتموه وتركتموني لضللتم عن سواءِ السَّبيل، ولو كان حيَّاً وأدركَ نبوتي لاتّبَعني»[21].** ترجمه: یا رسول الله ! این نسخه ای از تورات است، نبی صلی الله علیه وسلم سکوت کرد، و عمر آن نسخه را به خواندن گرفت، آنگاه رنگ چهره نبی صلی الله علیه وسلم تغیر کرد، ابوبکر گفت: ای عمر بر تو زنان ماتم گیرنده بگیریند! آیا قهر و غضب که در صورت نبی صلی الله علیه وسلم ظاهر است نمی بینی؟! چون عمر به صورت نبی صلی الله علیه وسلم نگاه کرد، گفت: به الله پناه میبرم از غضب الله و رسولش، همانا ما به ربوبیت الله و دین اسلام، و نبوت محمد صلی الله علیه وسلم راضی و خنشنود هستم، آنگاه نبی صلی الله علیه وسلم گفت: به آن ذاتیکه زندگی و مرگ محمد بدست اوست سوگند میخورم اگر همین حالا موسی علیه السلام نزد شما بیآید و شما او

[20]. یعنی: از شدت غضب؛ زیرا آن اموریکه به عقیده و توحید، و وصول و پیروی از یک منهج تعلق میگیرد، و یا به اموری که باید از دین اخذ شود...و یا از احکام، وقیم، مبادئ و اساسات آن پذیرفته شود، لازماً باید از جانب الله و رسولش باشد تا آنکه توحید به شکل درست آن تحقق پیدا کند، و اگر چنین کاری از مصادر غیر آن صورت گیرد آنگاه چنین اخذ بدون شک که شرک و تندید (محکومیت) خواهد بود.

[21] رواه الدارمي، مشكاة المصابيح: 194، وانظر صحيح الجامع الصغير: 5308.

را پیروی کنید و مرا ترک گوید، از هدایت و راه راست گمراه شده اید، و اگر موسی زنده میبود و نبوت مرا در می یافت به یقین که از من پیروی میکرد.

و دلیل عکس العمل شدید و غضب رسول الله صلی الله علیه وسلم برین عمل عمر، بدان خاطر بود که این مسأله به مصدر و مرجع ای تعلق داشت که عقیده، و مفاهیم و مبادئ و ارزشها و قوانین و احکامات ....از آن اخذ و دریافت میگردید، که ازین جهت این مسأله به عقیده و توحید ارتباط کامل دارد؛ و ازهمین لحاظ نبی صلی الله علیه وسلم قهر شد تا آنکه عمر مجبور گردید تا عقد و پیمان و عهد خویش را از نو با دین اسلام و شریعت محمد صلی الله علیه وسلم تجدید کند، یعنی بگوید: **أعوذُ بالله من غضب اللهِ وغضبِ رسولِه، رضينا بالله رباً، وبالإسلامِ ديناً، وبمحمدٍ صلى الله عليه وسلم نبياً.**

بناً زمانیکه نبی صلی الله علیه وسلم در برابر پذیرفتن یک عقیده و حکم از شریعت موسی علیه السلام، در مقابل ترک شریعت محمد صلی الله علیه وسلم و یا اخذ بعضی امور از شریعت نازل شده بر موسی علیه السلام، و ترک بعضی امور از شریعت محمد صلی الله علیه وسلم چنین عکس العملی از خود نشان داد....پس انصراف و ترک همه شریعت محمد صلی الله علیه وسلم و آنچه بر او نازل شده است در برابر اصول و ارزشها و مبادئ باطل و منحرف شرکی؛ نشنلیزم، و کمونیزم، ویا دیموکراسی و لیبرالیزم و سیکولاریزم وغیره ادیان باطل و شعارهای زهری و سمی آنها که افکار و عقاید را بسوی مفاهیم باطل شرک و الحاد میکشاند؛ چگونه خواهد بود! بدون شک که آنگاه اگر کسی چنین کند هیچ بهره از اسلام ندارند، هرچند خود و یا کشور هایشان را مسلمان و اسلامی بنامند، و یا اینکه با زبان هزاران مرتبه بگویند ما مسلمانیم ، ما مسلمانیم!

همچنان از جابر روایت است، که عمر نزد نبی صلی الله علیه وسلم آمد و گفت:«**إنا نسمع أحاديثَ من يهود تعجبنا، أفترى أن نكتب بعضها؟ فقال:أمتهَوِّكُون أنتم كما تهوَّكَت اليهود**

والنصـارى؟! لقد جئتكم بها بيضـاءَ نقيَّةً، ولو كـان موسى حيَّاً ما وسعه إلا اتّبـاعي»[22]. ترجمـه: مـا سـخنان يهوديـان را ميشنويم كه خوش مان مى آيد، آيا ما را اجازه ميدهى كـه بعضـى از آنها را بنويسيم، نبى صلى الله عليه وسلم گفت: آيا شما نيز به مانند يهود و نصارى در دينان سرگران و متحير مشكوك هستند؟ همانگونـه اى كـــه آنـــان متحـــير بودنـــد و دين خـــويش را نـــاقص و ناتكميـــل ميدانيستند؟! در حاليكـه من بـه شـما دين سـفيد و پـاک و روشـن را آورده ام، كه اگر موسى نيز زنده ميبود، جز پــيروى از من هيچ راهى نداشت.

از همين جهت اسلام بمنظور خنثى كردن و ازبين بردن نطفــه اى هر شر و گمراهى قبل از رسيدن آن به شخص و داخل شـدن آن بـه قلب و فكر او ، مؤمـنين را از نشسـتن و بـودن در مجـالس شـرک و كفر و اهل بدعت و هواء نهى كرده است، همانطوريكه اللـه عزوجـل ميفرمايـــد:{**وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُـــونَ فِي آيَاتِنَا فَـــأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُـــواْ فِي حَـــدِيثٍ غَيْـــرِهِ وَإِمَّا يُنسِـــيَنَّكَ الشَّـــيْطَانُ فَلاَ تَقْعُـــدْ بَعْـــدَ الـــذِّكْرَى مَـــعَ الْقَـــوْمِ الظَّالِمِينَ**}،الأنعام/68. ترجمه: و هرگاه كسانى را كه ديدى در آيات ما (از روى عناد و مسخره) به بحث و گفتگـو مى پردازنـد، از آنـان روى بگـردان، تـا بـه سـخن ديگـر بپردازنـد، و اگـر شـيطان تـو را بـه فراموشـى افكنـد، پس هرگــز بعـد از يـاد آوردن بـا گـروه ظالمـان منشين.

و ميفرمايـد:{**وَقَدْ نَـزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَـابِ أَنْ إِذَا سَـمِعْتُمْ آيَـاتِ اللّـهِ يُكَفَـرُ بِهَا وَيُسْـتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعُـدُواْ مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُـواْ فِي حَـدِيثٍ غَيْـرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً مِّثْلُهُمْ إِنَّ اللّـهَ جَـامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً**}،النساء140. ترجمه: و مسلماً (الله) در قرآن (اين حكم) را بر شما نازل كرده كـه چـون شنيديد (افرادى) آيات الله را انكار مى كنند، و آن را بـه ريشـخند و مسخره مى گيرند با آنا ننشينيد تا به سخن ديگرى بپردازنـد، (و اگـر

[22] رواه أحمد وغيره، مشكاة المصابيح:177. قال عنه الشيخ ناصر: حديث حسن. وقوله " أمتهوكون أنتم "؛ أي أمحتارون ومترددون أنتم في دينكم، فلا تعرفون الحق من الباطل، كما كان اليهود والنصارى محتارين في دينهم؟!

با آنان بنشینید) درین صورت قطعاً شما (نیز) هم مانند آنها خواهید بود، همانا الله همه ی منافقان و کافران را در جهنم گرد میآورد.

درین آیت منافقان کسانی هستند که درین مجالس نشته و به کفر و استهزاء به آیات الله از خود رضایت نشان میدهند، بدون آنکه از آن انکار کند و یا برایشان اعتراض گیرد و ازین عمل شان نفرت خود را بیان کند، و کافران کسانی هستند که مستقیماً و مباشراً به استهزاء و کفر به آیات الله تعالی میپردازند.

و در حدیث از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است که میگوید:«**من وقّرَ صاحب بدعة فقد أعانَ على هدمِ الإسلام»[23].** ترجمه: کسیکه صاحب بدعت را احترام کند و گرامی دارد، همانا در ازبین بردن و ویرانی اسلام کمک نموده است.

و میفرماید:« **مثلُ الجليسِ الصالِح والجليسِ السوء؛ كحامِل المسك ونافخِ الكير؛ فحامل المسك إمَّا أن يُحذِيَكَ، وإما أن تُبتاعَ منه، وإما أن تجدَ منه ريحاً طيبةً، ونافخُ الكيرِ؛ إما أن يُحرِقَ ثيابكَ، وإما أن تجدَ ريحاً خبيثةً »[24].** ترجمه: مثال رفیق و هم صحبت خوب و بد مانند کسی است که مشك را حمل نماید و یا کوره آتش را بدمد، کسی که مشك را حمل می‌کند یا مقداری از آن را به شما هدیه می‌دهد، یا از او خریداری می‌نمایید، یا از بوی خوش آن بهره مند می‌شوید، امّا کسی که کوره آتش را می‌دمد یا لباس شما را می‌سوزاند، یا بوی بد آن شما را اذیت می‌کند.

و از ابن مسعود روایت است که میگوید:«من أحب أن يُكرِم دينَه فليعتزل مجالسة أصحاب الأهواء فإن مجالستهم ألصق من الجرَب». ترجمه: هرکسیکه دوست دارد تا دین خویش را گرامی دارد پس باید از نشتن در مجالس و مصاحبت أهل هواء و بدعت دوری کند، زیرا نشتن و مجالست با آنان چسپناک تر از لکه های سیاه در لباس سفید است[25].

[23] مشكاة المصابيح: 187. قال الشيخ ناصر في التخريج: قد يرتقي الحديث بمجموع طرقه إلى درجة الحسن.

[24] . متفق عليه.

[25] . الجرَب: اعراب در عرف جرب لکه های سیاه در لباس سفید را میگویند، طوریکه «الجرباء» آسمان را میگویند: بدلیل آنکه ستاره گان در آسمان سیاه و تاریک خال خال میدرخشند/مجمل اللغة لابن فارس. مترجم.

و از حسن بصـری روایت اسـت کـه میگویـد:«لا تُجـالِس صـاحب بدعة فإنه یمـرض قلبـك». ترجمـه: بـا صـاحب بـدعت نشست و برخاست نداشته باش زیرا قلب ترا مریض میسازد.

و سـفیان ثـوری میگوید:«من جـالس صـاحب بدعة لم یسـلم من إحـدى ثلاث: إما أن یكـون فتنة لغـیره، وإما أن یقع في قلبه شـيء فـیزل به فیدخله الله النـار، وإما ان یقـول والله ما أبـالي ما تكلمـوا وإني واثق بنفسـي، فمن أمن الله على دینه طرفة عین سلبه أیَّاه». ترجمه: کسیکه بـا صاحب بدعت می نشیند از سه چیز در امان نمی ماند: یا سبب فتنـه بر غیر از خودش میشود، و یا اینکه در قلبش چیزی واقع میگـردد کـه بسبب آن الله او را داخل آتش جهنم میگرداند، و یا اینکه میگوید: بـه الله سوگند که آنان هرچه بگویند به آن اهتمام نمی کـنیم و بـالای من اثر نمی گذارد و من شخص ثابت و مطمئن برخویشتن هستم، آنگـاه اگر الله خواست حفظ اش میکند در غیر آن بسبب این تکبر اش الله در یک چشم برهم زدن همه چـیز را از علم و فهم ای کـه در دین بـه او داده است از او برمیدارد و نابود میسازد (و او هلاک میگردد).

و اوزاعي میگوید:«لا تمكّنــوا صــاحب بدعة من جــدل فیورث قلوبكم من فتنتة وارتیابـاً». ترجمـه: تـا حـد ممکن بـا صاحب بـدعت سـروکار نداشـته باشـید، و بـا او بـه گفتگـو و مباحثـه نپردازید، زیرا قلب های شـما فتنـه هـا و شـبهات آنـان را بـه مـیراث خواهد برد.

و ضــحاک میگویــد:«رأیت عمر بن عبد العزیز یســجن القصـاص ومن یجلس إلیهم».ترجمـه: عمـر بن عبـدالعزیز را دیدیم که قصه گویان[26] و کسـانیکه بـا آنـان نشسـته بودنـد همـه را زندانی ساخت.

و از مجاهد روایت است که میگوید:«دخل قـاصٌّ فجلس قریبـاً من ابن عمر فقـال له قم فـأبى أن یقـوم فأرسل

[26] . القصاص، جمع قصة. و القاص: به کسی گفته میشود که زیاد قصه میگوید و حرف میزند و جر و بحث میکند تا جائیکه الفاظ و معانی یک موضوع را به بحث میگیرد و بالای آن صحبت میکند و به مناقشه میپردازد، و در باطل وقت خویش را سپری میکند و از الله غافل میباشد و عمل نمی کند، طوریکه در حدیث میآید: «إن بني اسرائیل لما قصوا هلكوا»، یعنی: هنگامیکه بنی اسرائیل به قصه گفتن و حکایت کردن [ازینجا و آنجا شروع کردن و عمل به دین را ترک گفتند و از الله غافل شدند] هلاک گردیدند./النهایة . مترجم.

إليه شرطياً فأقامه».[27]. ترجمه: یکی از قصه گویان و مناقشه گـران داخـل مجلس ابن عمـر شـد و نزدیـک وی نشسـت، ابن عمـر برایش گفت: برخـیز، قبـول نکـرد و از جـایش برنخاسـت، پـولیس را خواست و وی را از آنجا بزور برخیزاند.

وغیره نصوص و آثار که از مجالست و مصاحبت بـا أهـل بـدعت و هواء منع و نهی نمـوده اسـت، امـا اکـثریت مـردم نشسـتن در چـنین مجـالس را بهـتر میداننـد و آنـرا بخـاطر کسـب معلومـات و اطلاع از حوادث دوست میدارند، و بـدلیل همین زعم و گمـان خطـاء و باطـل خویش در مجالس اهل بدعت و احداث مینشینند، و چنین مجـالس را تنظیم میکننـد ... آنگاسـت خـود را بـا آلـوده گی هـای آنـان ملـوث میسازند، بلکه خود را میسوزانند و به آتش می اندازنـد، خاصـتاً درین زمـان کـه رجـوع کـردن بـه عقب، و رهـائی از فتنـه هـا و شـبهات و خواهشـات کـه شـخص بـه آن آلـوده میشـود خیلی صـعب و مشـکل (بلکه ناممکن) شده است.

و ازین اشخاص بعضی ها به علم کلام رو آورده اند ... که خـود را هم فریب داده ، و عقیده خویش را ضایع گردانیده اند، و مردم را هم به فریب و شبهات مواجه ساخته است، علیرغم آنکه دین را همچنـان تخریب نموده اند، و در انجام این کار برای خود خیلی جرأت داده اند و از ادب و اخلاق بیرون رفته اند، طوریکه محمد بن عمر الرازي کـه از بزرگان و نخبه گان کلامیه بود در کتابش اقسام اللذات میگوید:

وأرواحُنا في وحشةٍ من جسُومِنَا
وحـاصِـلُ دُنيانـا أذَى ووبــال
ولم نَسْـــــتَفِدْ من بحثنـا طــــــولَ عُمْرِنا
سِوى أن جمعنا فيه: قِيلَ وقالوا

[روح ما در خوف و هراس بدن ما بوده وحاصل دنیا ما نیز جـز رنج و عذاب چیزی دیگری نیست]

[در طول عمرخـود از تحقیـق و بررسـی ومباحثـه هیچ فائـده حاصـل نکردیم جز جمع آوری واندوختن قیل وقال]

و هرگاه به مناهج کلامیان و شیوه های فلسفیان دقت کـنیم، آخـر کـار، همـه ایشـان بـه سـرگردانی و پیشـمانی هـای عجیب و غریـبی

[27] این اقوال همه از کتاب «البدع والنهي عنها»، از محمد بن وضاح القرطبي، روایت شده است.

گرفتار شده اند، و در سردرگمی و پیچیـده گی هـای گونـاگونی قـرار گرفته اند و هدایت را نشناخته اند، در حالیکه نزدیک ترین راه و منهج برای دریافت حقایق و هدایت قرآن میباشد.

همینطور شیخ أبو عبدالله محمد بن عبدالکریم شهرستانی، کـه بـا فلاسفه و متکلمین زیادی نشست و برخاست داشته است هیچ چیزی جز سرگردانی و پشیمانی ازیشان ندیده است، قسمیکه میگوید:

لعمري لقد طفت المعاهد كلها وسيرت طَرْفِي بين تلكَ المعالِمِ

فلم أرَ إلا واضِعاً كـفَّ حـائرٍ على ذَقَنٍ أو قارعاً سِنَّ نادِمِ

[بـه جـانم سـوگند تمـام مراکـز فلسـفی را سـرزدم و به تمام آثار فلسفی نگاهی انداختم]

[جز انسانهای سرگردانی را نیآفتم که دست به زیر زنخ نشسته ویـا از قهر دندانهای پشیمانی بهم میسایند]

و همنیطور از ابوالمعالی الجوینی (امام حرمین) روایت است کـه میگوید: ای دوستان من، خود را به کلام مشغول نسازید، اگـر بدانیـد که آشنائی من با کلام مرا به کجا کشانیده است هرگز به آن رو نمی آورید، و در هنگام مرگ اش گفت: من در بحـری بسـیار عمیقی فـرو رفتم، مسلمانان و علـوم آنـانرا رهـا کـردم ، و در اشـتغال بـه چـیزی داخل شدم که مردم مرا از رفتن بسوی آن منع میکردند، و اگر حـالا رحمت الله مرا در نیآبد، پس وای بر ابن جوینی، و حالا من بر عقیده مادرم میمیرم، و یا گفت: بر عقیده پیر زن نیشاپور میمیرم!

و همینطور شمس الدین خسرو شاهی برای یکی از علماء و اهل فضل زمانش گفت: به چه چیزی معتقد هستی؟ گفت: آنچه که سایر مسلمانان به آن معتقد هستند، گفت: آیا به آنچـه کـه میگـوئی شـرح صـدر شـده ای؟ یعـنی متقین و مطمئن میباشـی؟ گفت: بلی، گفت: الله را بسبب این نعمت شکر گذار باش، اما من به اللـه سـوگند کـه نمی دانم که به چه چیزی عقیده دارم ، و به الله سوگند کـه نمیـدانم به چه معتقدم، سپس گریه کرد تا آنکه ریشش کاملاً تَر شد!

و محمد بن سالم بن واصل الحموی میگوید: من شبانه به بستر خوابم دراز میکشم، و با لحاف چهره ام را میپوشانم، سپس استدلال ها و مباحثات کلامی فلان و فلان را نزد خویش مجسم میسازم، در حالیکه صبح میشود اما من هیچ یک از آن آراء را ترجیح نمی داده باشم !!

و همچنان غزالی رحمه الله هنگامیکه از اشتغال به علم کلام و فلسفه در سردرگمی و سرگردانی و حیرت قرار گرفت و این را دانست که اشتغال به کلام هیچ چیزی را برایش ثابت نمی سازد، آنگاه دوباره به احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم رجوع کرد، و در حالی مرد که صحیح بخاری در سینه اش بود [[28]].

و از همین جاست که خطأ و خطر و بطلان پیروی و تعقیب، شعارها و درخواست های که گاه و بیگاه در معرض آن قرار میگیرم و از آن متأثر میشویم معلوم میگردد، واز آنجمله سخن گفتن در مورد ضرورت باز کردن دروازه های فرهنگ، و دین و عقاید و نظام و اخلاق ...یک ملت و مردم بسوی فرهنگ ملت و مردم دیگر....تحت عنوان تبادل فرهنگ ها....است، که ظاهر آنرا برای مردم، دریافت و شناخت و آگاهی از دستآورد ها و اندوخته ها یکدیگر میخوانند...در حالیکه باطن و درون آن کاملاً مملو و پُر از زهر و مسمویات است، که شبهات و خواهشات و انحرافات و افکار و اندیشه های باطل را مزیداً داخل عقیده صاف و ذلال مسلمانان و مؤحدین میگردانند، تا آنان را از دین حق شان باز داشته باشند!

اما بسبب همین فرهنگ ها زندگی انسانها و ملت ها در مدار های خیر و شر قرار دارد ، که بهترین و خیرترین این فرهنگ ها فرهنگ اسلامی است و در پیشاپیش سائر فرهنگ ها قرار دارد، و این پیشی گرفتن اش از بیانش و دعوتش و منابع و مصادر اش و استدلال اش ظاهر میباشد، اما بدترین و شرترین این فرهنگ ها باید از منظرگاه اسلام دیده شود نه غیر آن، زیرا اسلام بدی ها، و خطاء های سایر فرهنگ ها را بصورت مختصر و بهترین وجه آن بیان داشته است، تا آنکه انسان در مقابل دروازه آن قرار نگیرد و از آن در دنیا و آخرت زیان نبیند، همانطوریکه الله متعال میفرماید:{**وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ**

[28] تهذیب شرح العقیدة الطحاویة، ص128.

الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ}،الأنعـام/55. ترجمـه: و این چـنین آیـات خـویش را بـه تفصـیل بیـان می کـنیم تـا راه مجرمـان (گناهکاران) آشکار گردد.

پس راه مجرمان را با تفقه در قـرآن و آیـات آن جسـتجو کـرده و در میابیم، زیـرا قـرآن بـه تفصـیل و بـا بهـترین شـیوه و منهج ... راه مجرمان را برای ما بیان کرده است.

امـا شـناخت راه و منهج مجرمـان از طریـق خـود مجرمـان ، و مطالعه فرهنگ و مراجع شان دور از هدایت قرآن و توجیهـات سـنت نبوی شریف میباشد، زیرا این راه مشـکل و درازی اسـت، و شـخص را بـه تـرس و هـراس و سـردرگمی و گمـراهی و سـرگردانی و انعطافات خطرناک و مهلکی مواجه میسازد...و آن تعـداد انـدکی کـه ازمیان این نبرد و جنگ فکری با آبله هـا و زخم هـای میکـروبی شـده ای فکر و قلبش بیرون میشود علاج و صحت یابی اش خیلی مشـکل بلکه نا ممکن خواهد بود!

ثالثاً: توحید ویگانه سازی مصادر تَلقّي [أخذ و دریافت]:

امت باید در توحید مصادر اخذ و دریافت عقاید و اصول و اساسات و ارزشهای خویش نهایت تلاش خویش را بخرج دهند، و از بیان و شرح آن کاملاً و دقیقاً مـراقبت و نظـارت داشـته باشـند، تـا آنکـه شـیطان انس و جن مجـال آنـرا نیآبنـد کـه در داخـل آن نفـوذ و رخنـه کننـد، و سبب متفرق شدن صفوف واحد مسلمانان گردند.

دشمن با تمام طیف هایش و شعارات و بیرق های که بلنـد کـرده است نهـایت کوشـش و تلاش خـویش را بخـرج میدهـد تـا ملت هـای مسلمان را از مصادر و مناهج شان منحـرف گرداننـد، از همین جهت ایشانرا میبینیم که به میلیارد ها میلیارد پول های خویش بالای رسـانه هـا، و وسـائل نشـر و پخش سـرمایه گـذاری کـرده انـد و آنهـا را در انحصـار خـود در آورده انـد، تـا از طریـق آن افکـار و اندیشـه هـا، و تصاویر و بیانات و برنامه های سمی و زهری خـویش را داخـل وجـود این امت گردانند، و ازین همه جز به استثمار کشـیدن و در اختیـار در آوردن هدایت و جهت دهی مردمان به هرسوی که خود بخواند هدفی و مقصود دیگری ندارند، همانطوریکه، فرعون سرکش و طاغی چنین

اراده داشـت:{**قَالَ فِرْعَـوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْـدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ**}،غافر/29. ترجمه: فرعون گفت: شما را جـز بـه راهی که (مصلحت) می بینم، (سفارش نمی کـنیم) و شـما را بجـز به راه صحیح (و رشد) هدایت نمی کنیم.

بناً ایشان میخواهند ملتهای خودشان و سایر ملـل چـیزی را ببیننـد که برای آنها نشان میدهند، نه سایر راههای را که غیر ازیشان، به آن ارشاد و دعوت میکنند.

و اگر در سعی و تلاش خـویش در جهت نیـل بـه این هـدف شـان نائل شده نتوانسـتند و ناکـام ماندنـد، بـدون معطلی لحظـه ای علیـه ملت هـای پـاک و مؤحـد اعلان جنـگ میکننـد، و شـهرهای ایشـان را بتصـرف در میآورنـد، تحت عنـوان اینکـه مسـلمانان میخواهنـد راه و روش و طریقه زندگی موجود شـما را .کـه در الحـاد و کفـر اسـت . ازبین ببرنـد، و ارزشـهای فـرهنگی و تـاریخی و اخلاقی شـما را ازهم بپاشانند؛ همانطوریکه فرعـون طـاغی قبلاً این را گفتـه بـود:{**وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَن يُبَـدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَن يُظْهِـرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَـادَ**}،غـافر/26. ترجمـه: و فرعون گفت: بگذارید موسـی را بکشـم، و او رب خـویش را بخوانـد (تـا نجـات اش بدهـد – اگـر نجـات داده میتوانـد)، بی گمـان من میترسم که دین شما را دگرگون کند و یا بر بالای این زمین فساد بـر انگیزد.

و اللـه متعـال میفرمایـد:{قَـالُوا إِنْ هَـذَانِ لَسَـاحِرَانِ يُرِيـدَانِ أَن يُخْرِجَـاكُم مِّنْ أَرْضِـكُم بِسِـحْرِهِمَا وَيَـذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى}،طه/63. ترجمه: گفتند: مسلماً این دو (نفر) جادو گرنـد، می خواهنـد بـا جادوشـان شـما را از سـرزمینتان بـیرون کنند، و آیین و روش (راه و رسـم و ارزشـهای) برتـر شـما را ازبین ببرند.

بناً بسبب ترسی کـه از راه و روش و منهج و دلایـل روشـن، حـق دارند ... حتی لحظه ای حاضر نمیشوند تـا از الهـه و معبـودان باطـل شـان رو گرداننـد، همانطوریکـه لحظـه ای بـرای اعلان حـرب علیـه مسلمانان هنگامیکه به آن نیاز پیدا نماینـد تـأخیر نمی کننـد، طوریکـه

الله متعال میفرماید: **{وَلاَ يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىَ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُواْ وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُوْلَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأُوْلَـئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ}،البقرة/**217. ترجمه: و پیوسته با شما می جنگند تا آنکه اگر بتوانند شما را از دینتان بر گردانند، و هرکس از شما از دینش برگردد و در حال کفر بمیرد، پس آنان اعمالشان در دنیا و آخرت تباه و نابود شده است، و آنان اهل آتش جهنم اند، و برای همیش جاویدان در آن خواهند بود.

و هنگامیکه جاهلان .با بکار بردن نفوذ و نفوس و قوت خویش. مصادر و مراجع جاهلی شان را آشکار ساختند و به آن افتخار کردند، و با هرگونه موانع آن با استعمال شیوه های باطل و گناه، به قتال و جنگ پرداختند، و آن عقاید باطل و پوچ خویش را بالای ملت ها با قهر و فشار ویا مکر و حیله میخواهند بقبولانند ... پس بطریق اولی برای اهل حق لازم است تا عقاید، و مراجع و مصادر پاک و ذلال خویش را بیشتر ظاهر سازند، و به آن مباهات و افتخار کنند، و بخاطر آن به قتال و جنگ بپردازند ...! پس در حالت کدام یک از آن دو فرقه و گروه به حق نزدیک است و شایسته افتخار و مباهات و آشکار ساختن عقائد و اصول و ارزشهای خویش میباشد؟! آنکه منهج و راه اش به الله و رسول او صلی الله علیه وسلم منتهی میگردد ... و یا آنکه منهج، اصول و اعتقادش به طواغیت و شیطاطین و خواهشات و انحرافات...؟ حقیقتاً که این دو باهم مساوی نیستند؛ {**وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**}،الأنعام/81.

ترجمه: و چگونه از چیزی که شریک او قرار داده اید، بترسیم؟! در حالیکه شما نمی ترسید از آنکه چیزی را شریک الله قرار داده اید که الله هیچ گونه دلیلی در باره آن بر شما نازل نکرده است، پس اگر می دانید کدام یک ازین دو گروه به أیمنی شایسته تر اند؟!

رابعاً: تحدید وتثبیت منهج : بعد از آنكه این مـوارد را بعنـوان مقدمه توضیح دادیم، اكنون . به إذن الله . به توضیح و بیـان آن منهج حق میپزدازیم، كه اتباع و پیروی و رجوع به آن، و اكتفاء و اختصار به آن در مقابل غیر آن واجب و لازم میباشـد، و آن منهج كـه سـلامت و نجات بنـده گـان در دنیـا و آخـرت لابـد بـه آن وابسـته میباشـد؛ و آن منهج، منهجی است كه در رجوع و وقـوف بـه كتـاب و سـنت بـا فهم سلف صالح از قرون سه گانـه نخسـت، كـه خـیر بـودن و حـق بـودن شان به نصوص ثابت است محدود میباشد.

این مختصر، مهم و مؤجز به تفصیل و دلیل نیاز دارد:

اما دلیل وجوب رجوع به قـرآن كـریم : بـه كـثرت موجـود میباشد كه درینجا مختصراً به بعضی ازین نصوص استناد میكنیم: الله متعـال میفرمایـد: {**ذَلِكَ الْكِتَـابُ لاَ رَيْبَ فِيـهِ هُـدًى لِّلْمُتَّقِينَ**}، البقـرة/2. ترجمـه: این كتـابی اسـت كـه هیچ شـک و شـبه ای در آن نیست، و مایه هدایت پرهیزكاران است.

و میفرماید:{**قُلْ هُـوَ لِلَّذِينَ آمَنُـوا هُـدًى وَشِـفَاء وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُـونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْـرٌ وَهُـوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُوْلَئِكَ يُنَـادَوْنَ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ**}، فصلت/44. ترجمه: بگو: این (قرآن) برای كسانی كه ایمان آوردند، هدایت و شِفاست، و كسانیكه ایمـان نمی آورنـد در كوشهایشان سنگینی است، و آن (قـرآن) برایشـان (مایـه) كـوری است، آنـان (همچـون كسـانی انـد كـه گویـا) از جـائی دور نـدا داده میشوند.

و میفرماید:{**فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَـعَ هُـدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى**}،طه/123. ترجمه: پس اگر از سـوی من هـدایتی برای شما بیآید، هركس از هدایت من پیروی كند، پس نـه گمـراه می شود و نه به رنج افتد (و بدبخت شود).

و ابن عباس میگوید:**«تكفل اللـه لمن قـرأ القـرآن، وعمـل بما فيـه أن لا يضـلَّ في الـدنيا ولا يَشـقى في الآخـرة، ثم قرأ هذه الآية»[29].** ترجمه: الله كفالت كرده است آن شخصی را كه قرآن را میخواند و به آن عمل میكند، اینكه در گمراهی و ضـلالت

[29] تهذيب شرح العقيدة الطحاوية، ص15.

قرار نگیرد و به مشقت در روز آخر گرفتار نشـود، سـپس همین آیت اخیر را قرآئت کرد.

و در حدیث صحیح از نبی صلی الله علیه وسـلم روایت اسـت کـه میگوید: «**القرآن حجة لك أو عليك**»[30]. ترجمــه: قــرآن حجت و دلیل است برای تو، و همچنان حجت و دلیل است بر علیه تو .

و میفرماید: «**كتاب الله فيه الهدى والنـور، فخـذوا بكتـاب الله، واستمسـكوا به**»[31].ترجمـه: در کتـاب اللـه هـدایت و نـور است، پس (دستور زندگی و هدایت و منهج خویش را) از کتاب الله بگیرید، و به آن متمسک شوید.

و میفرماید:«**كتابُ الله عز وجل، هو حبـلُ اللـه، من اتَّبعه كان على الهدى، ومن تركه كان على الضَّلالة**».[32]. ترجمـه: کتاب الله عزوجل همان حبلُ (رسن یا ریسمان) الله است، کسیکه از آن پیروی و به آن عمل کند در راه راسـت و هـدایت قـرار دارد، و کسیکه آنرا ترک گوید (و از آن اعراض کنـد) در گمـراهی و ضـلالت میباشد.

و در روایت دیگر نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم میفرماید**:**«**كتابُ الله فيه الهدى والنـور، من استمسَـكَ بـه، وأخـذ بـه، كـان على الهُـدى، ومن أخطـأه ضَـلَّ**»[33]. ترجمــه: در کتــاب اللــه (قـرآن) هـدایت و نـور اسـت، کسـیکه بـه آن تمسـک ورزیـد، و بـه دسـتورات آن عمـل کـرد، در هـدایت قـرار دارد، و آنکـه تخطی (و اعراض) کرد در گمراهی میباشد.

و میفرماید**:**« **كتاب الله؛ هو حبل الله الممدود من السماء إلى الأرض**»[34]**.** ترجمــه: کتــاب اللــه؛ همانــا حبــل (رســن یــا ریسمان) کشیده شده ای الله از آسمان تا زمین است.

---

[30] صحيح الترغيب والترهيب:189.

[31] . مسلم.

[32] .مسلم.

[33].مسلم.

[34].صحيح الجامع: 4473.

و از عبدالله بن مسعود در تفسير اين قول الله تعالى: **{وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً وَلاَ تَفَرَّقُواْ}،آل عمران**/103، روايت است كه ميگويد: حبل الله يعنى: **قرآن.**

و از او روايت است كه ميگويد: **«إن هذا الصَّراط مُحتَضَر؛ تحضره الشياطين، ينادون: يا عبد الله هذا هو الطريق، هلمَّ إلى الطريق، فاعتصموا بحبل الله؛ فإن حبلَ اللهِ هو القرآن».** ترجمه: اين راه راهى است كه شياطين همواره در اطراف آن حضور ميداشته باشند، ندا در ميآورند: اى عبدالله اين راه و منهج درست است، بيا و برين راه و منهج قرار بگير؛ اما بر شما ست كه به رسن و ريسمان الله متمسك شويد، و حبل (رسن و ريسمان) الله همانا قرآن است.

و دلايل وجوب اتباع و پيروى از سنت و رجوع به آن [35]:

همچنان به كثرت موجود است، كه از جمله اين قول الله متعال است كه ميفرمايد: { **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ}**،الحجرات/1-2. ترجمه: اى كسانيكه ايمان آورده ايد! در مقابل الله و رسولش پيش دستى نكنيد، و از الله بترسيد، بى گمان الله شنواى داناست، اى كسانيكه ايمان آورده ايد! صدايتان را فراتر از صداى نبى نكنيد و با او با آواز بلند سخن نگوييد، كه مبادا در حاليكه ندانيد اعمالتان نابود و باطل گردد.

پس زمانيكه از مجرد بلند كردن صدا بر بالاى صداى نبى صلى الله عليه وسلم ترس نابود شدن اعمال شخص ميگردد .و عمل جز به كفر و شرك نابود نميگردد. پس چگونه شخص ميتواند بالاى حكم

[35]. سنت به هر آن قول، فعل، و تقريرى گفته ميشود كه حكم شرعى برآن مرتب گردد، بمانند؛ وجوب،مندوب، و اباحت و حرمت و كراهيت....و بر همه اقوال و افعال و تقريرات نبى صلى الله عليه احكام شرعى مرتب ميگردد، مگر آن امورى كه از روى عادت از آن خارج ميگردد، مانند؛ نشتن بر بالاى حيوان، و يا در سايه درخت نشستن، و يا سينه اش را باز كردن تا شدت گرمى از آن برود، ويا شرح صدر شريف...وغيره اعمال خاصى كه به شخصيت و عادت و اعمال عادى و معمول فرد تعليق دارد، كه حكم شرعى برآن مرتب نميگردد، عليه الصلاة والسلام.

و دستور و قول رسول الله صلی الله علیه وسلم ، حکم و قول و دستور خود را ترجیح بدهد و آنرا اولی و مقدم بر حکم نبی صلی الله علیه وسلم بداند ...که بدون شک اینکار اولی و مقدم بر شرک و کفر و نابودی اعمال خواهد بود، والعیاذ بالله.

همچنان الله متعال میفرماید: {**وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُّبِيناً**}، الأحزاب/36. ترجمه: وهیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را نسزد، هنگامیکه الله و رسولش کاری را حکم کند، آنکه آنها را در آن کارش اختیاری باشد، وهرکس از الله و رسولش نافرمانی کند، به راستی در گمراهی و ضلالت آشکاری گرفتار شده است.

بناً بر الله تعالی نزول و فرستادن حکم است، و بر رسول او بیان و تبلیغ و رساندن آن به مردم، و برما تسلیم بودن و التزام به آن، بدون هیچگونه تقدیم، و تعقیب، و اختیاری ... و این امر از لوازم صحت ایمان است.

اما در منهج و طریقه دیموکراسی همه چیز و هر امری به رأی دهی و اختیار و تصویب گذاشته میشود، و اراده و رغبت و میل اکثریت در آن اعتبار دارد، هرچند قضاوت الله و رسول او صلی الله علیه وسلم برخلاف آن چیز و مورد باشد ... و این یک شر بزرگ و عظیمی است، و بمراتب نزدیکتر به کفر و شرک است نسبت به آنکه اسلام باشد.

و الله متعال میفرماید:{**قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ}**،آل عمران/31. ترجمه: بگو! اگر الله را دوست می دارید، پس از من پیروی کنید، تا الله شما را دوست بدارد، و گناهانتان را برایتان بیآمرزد، و الله آمرزنده ی مهربان است.

پس به اندازه متابعت و پیروی شخص از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم میزان محبت او با الله و به اندازه محبت او با الله

میزان پیروی آنشخص از سـنت آشـکار میگـردد، یعـنی هریـک لازم و ملزوم دیگرش میباشند.

و اللــه متعــال میفرمایــد:{**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُـوا أَطِيعُـوا اللَّهَ وَأَطِيعُـوا الرَّسُـولَ وَأُولِي الْأَمْـرِ مِنْكُمْ فَـإِنْ تَنَـازَعْتُمْ فِي شَـيْءٍ فَـرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُـولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُـونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً** }،النساء/59. ترجمـه: ای کسانیکه ایمان آورده اید! اطاعت کنید الله را، و اطاعت کنید رسول او را، و صاحبان امرتان را ، و اگـر در چـیزی اختلاف کردیـد، آنـرا بـه الله و رسولش باز گردانید، اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام تر است.[36].

و میفرماید:{**فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِـيبَهُمْ فِتْنَـةٌ.**[37]**.أَوْ يُصِـيبَهُمْ عَـذَابٌ أَلِيمٌ** }،النــور/63. ترجمــه: پس کسانیکه با فرمان او مخالفت می کنند، باید بترسند ازین که فتنـه ای گریبان گیر آنها شود، یا عذاب دردناکی به آنها برسد!

---

[36].ازین آیه امور ذیل افاده میشود: وجوب اطاعت از الله و رسول او صلی الله علیه وسلم، و اطاعت از نبی صلی الله علیه وسلم عین اطاعت از الله است، و رجوع به الله و رسول به معنی رجوع به کتاب الله و سنت نبی صلی الله علیه وسلم بعداز وفات او صلی الله علیه وسلم میباشد، و همینطور سنت صحیح به مانند قرآن محفووظ میباشد همانطوریکه قرآن محفوظ است زیرا سنت در معنی و مفهوم ذکر داخل میباشد، شامل این آیت میگردد:{إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ}،الحجر/9. ترجمه: همانا ما قرآن را نازل کردیم، و قطعاً ما نگهبان آن هستیم، زیرا ممکن نخواهد بود تا الله بنده را به مراجعه به چیزی حکم کرده باشد که رسیدن به آن حکم و نائل گردیدن به آن امکان نداشته باشد و یا ذات آن شیء محفوظ و مأمون و واضح نباشد، و: قرآن و سنت به این مفهوم خویش یگناه مرجع حل جمیع منازعات میباشد، هم برای کسیکه آن را میداند و برای کسیکه آن را نمی داند، زیرا از ذات عادل و خالق کائینات الله متعال بعید است تا ما را جهت جهت حل نزاع و منازعات ما به رجوع به چیزی امر کرده باشد، سپس در آن چیز قضاوت و حل آن منازعه موجود نباشد، و همچنان این امر: از لوازم و شروط صحت ایمان مؤمن میباشد، که مؤمن تا زمانیکه ایمانش درست نیست و صحت ندارد تا آنکه جمیع منازعات و دعاوی خویش را به کتاب الله و سنت رسول او صلی الله علیه وسلم رجوع ندهد، و با انتفاء و عدم رجعت دادن دعاوی به کتاب و سنت، مسمی و مطلق ایمان از شخص انتفاء پیدا میکند.

[37].فتنه، یعنی: شرک، همانطوریکه امام أحمد میگوید: به مصحف نگاه کردم و اطاعت رسول الله صلی الله علیه وسلم را در 33 مورد یافتم، سپس این آیت را تلاوت کردم: {فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ}، و آنرا چندین به تکراراً خواندم، و با خود گفتم:مراد از فتنه چیست؟ سپس گفتم جز شرک بوده نمی تواند، زیرا شاید قرآن و سنت بعضی از اقوال و اعمال (و آرزو هایش را) مردود بداند، و بسبب آن در قلب اش کجی و زیغ پیدا شود و هلاک اش گرداند.
و برایش گفته شد: قومی است که بسوی حدیث دعوت میشوند، اما آنان بسوی رأی سفیان میروند! گفت: تعجب میکنم از قومی که حدیث را میشنوند و اسناد و صحت آنرا میدانند، اما بازهم بسوی رأی سفیان و غیر آن میروند، در حالیکه الله تعالی میفرماید:{فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ}، و آیا میدانی که فتنه چیست؟ فتنه یعنی کفر ، همانطوریکه الله متعال میفرماید:{ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ}،البقرة:217، ترجمه: و فتنه بزرگتر از قتل است، حالانکه آنان بسوی حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوت میشوند، و هواء و خواهشات شان آنها را بسوی رأی و نظریات سفیان میکشاند.ا.ه.

و میفرمایـــد:{**فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُـــونَ حَتَّى يُحَكِّمُـــوكَ فِيمَا شَـجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِـدُوا فِي أَنْفُسِـهِمْ حَرَجـاً مِمَّا قَضَـيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً** }،النساء/65ـ ترجمه: اما نه ! و به رب تو سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی آیند تا تو را در اختلافـات و در گـیری هـای خود به داوری و قضاوت نطلبند و سپس تنگی ای در دل های خویش نسبت به این قضـاوت نداشـته و کـاملاً تسـلیم (حکم و فیصـله تـو) باشند. [38].

و میفرماید:{**ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَآقُّواْ اللّـهَ وَرَسُـولَهُ**}،ترجمـه: این بدان خاطر است که آنها با الله و رسولش مخالفت کردند؛ یعـنی: بـا الله و رسول او صلی الله علیه وسلم به مخـالفت پرداختنـد، و مـاده شِق، بمعنی مخالف و مغایرت میباشد، و برعکس مخـالفت و شِـق ، رضاء و تسلیمی به الله و رسول صلی الله علیـه وسـلم اسـت، و در ادامه الله متعـال میفرمایـد: {**وَمَن يُشَاقِقِ اللّـهَ وَرَسُـولَهُ فَـإِنَّ اللّـهَ شَـدِيدُ الْعِقَـابِ**}،الأنفـال:13. ترجمـه: و هـرکس بـا اللـه و رسولش مخالفت کند، (بداند که) الله سخت کیفر کننده است.

و در حدیث صحیح از نبی صلی الله علیه وسـلم روایت اسـت کـه میگویـد:«**من أطـاعني فقد أطـاع اللـه، ومن عصـاني فقد عصى الله».[39].** ترجمه: هرکسیکه از از دستور من اطـاعت کنـد همانـا بـهماننـد آنسـت کـه از دسـتور اللـه اطـاعت کـرده اسـت، و هرکسیکه از دستور من سرکشی و عصیان نماید بمانند، آنست که از دستور الله سرکشی و عصیان کرده است.

و میفرمایـد:«**کـلُّ أمـتي يَـدخلون الجنة إلا من أبی، قيل: ومن يأبى يا رسـولَ اللـه؟ قـال:من أطـاعني دخل الجنـة، ومن عصاني فقد أبى».[40].** ترجمه: جمیع امت من داخـل جنت

---

[38]. ابن قیم رحمه الله میگوید: الله سبحانه به نفس مقدس خویش قسم مؤکد به نفی ایمان مخلوق یاد کرده است تا زمانیکه رسول اش را در تمامی مشاجرات خویش- اصول و فروع و احکام شرع و معاد وغیره...-حَکم قرار ندهند، و برعلاوه ای حکم قرار دادن همچنان باید تمامی حرج و تکلیف- که همانا تنگی قلب- نسبت به آنرا از خود دور نکند، و قلب خویش را به تمام معنا جهت پذیرفتن حکم رسول صلی الله علیه وسلم نگشایند، و هر آنچه را که مانع آن میشود، از بین نبرد، و کاملاً آنرا با تمام رضایت و عدم منازعه و رفع معارضه و اعتراض پذیرفته و به آن تسلیم و راضی نگردد، مؤمن نیست!ا- هـ. از کتاب التبيان في أقسام القرآن: 270.

[39]. متفق علیه.

[40]. البخاری.

میگردند جز آنکه إبا ورزد، اصحاب گفتند: یا رسول الله چـه کسـی از داخل شدن به جنت إبـا میـورزد؟ گفت: کسـیکه از من اطـاعت کنـد داخــل جنت میگــردد، و کســیکه از دســتور و حکم من سرکشــی و عصیان ورزد، همانا از داخل شدن به جنت إبا ورزیده است.

و میفرمایـد:« **یوشِـك الرجـلُ متكئـاً على أريكتـه، يُحـدَّث بحـديثٍ من حـديثي، فيقـول: بيننا وبينكم كتـاب الله ، ما وجدنا فيه من حلال اسـتحللناه، وما وجـدنا فيه من حـرامٍ حرمناه، ألا وإن ما حرَّم رسولُ الله مثل ما حـرَّم اللـهُ».**

ترجمه: عنقریب مردی خواهد بود که بر بالای تختی تکیه زده است و با کلام که از من روایت شده سخن میزند، و میگوید: میان ما و شـما این کتـاب اللـه (قـرآن) قـرار دارد، آنچـه از حلال در آن یـافتم آنـرا حلال میداریم، و آنچه از حرام در آن یافتیم آنرا حرام میداریم؛ آنگـاه رسول الله صلی الله علیه وسـلم گفت: آگـاه باشـید آنچـه را رسـول الله صلی الله علیه وسلم حرام قـرار داده اسـت بماننـد؛ آنسـت کـه الله آنرا حرام قرار داده باشد. **[41].**

و از أبی سلمه روایت است که أبو هریره به مـردی گفت: **یا ابن أخي، إذا حـدثتُكَ عن رسـولِ الله حـديثاً فلا تضـرب له الأمثال. [42].** ترجمـه: ای بـرادر زاده ام! هرگـاه بـرایت حـدیثی از رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته شد: برایش مثال نزن.

یعنی: قول نبی صلی الله علیـه وسـلم را بـا اقـوال دانشـمندان و فلاسفه و فقهاء تأیید نکن، گوئی قول و عمل رسول اللـه صـلی اللـه علیه وسلم به تأیید اقوال دیگران صحت پیدا کنـد ... در حالیکـه نـبی صلی الله علیـه وسـلم هیچ نیـازی بـه این تأییـد نـدارد، بلکـه دیگـران است که برای اثبات کلام و اعمال خویش به استناد و موافقت اقوال و دستورات نبی صلی الله علیه وسلم نیازمند میباشند، زیرا کلام نبی

[41] .درین حدیث همچنان رد بر گروهی است که قرآن را میپذیرند و سنت را کنار گذاشته اند از آن انکار میکنند، (یعنی: احادیث را بصورت عموم ظنی میگویند و آنرا حجت نمی دانند)، و قضایا و دعاوی خویش را در صورتیکه در قرآن حکم محکمی به آن نیآبند، به سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم جهت حل و فصل رجعت نمیدهد، و این گروه نزد من زندیق و مرتد میباشد، بدلیل آنکه: در حقیقت امر ایشان تکذیب کننده قرآن و سنت هردو میباشند، زیرا آنکه از سنت انکار میکند لازماً از قرآن انکار کرده است، زیرا آیات و نصوص عدیده ای قرآن امر به رجعت دادن امور به احادیث و سنت نبی صلی الله علیه وسلم داده است، و همینطور به معیار قرآن دادن آن احکام در دعاوی و قضاوت در امور.

[42] صحیح سنن ابن ماجه: 20.

صلی الله علیه وسلم هنگامیکه در سنت اش صحیح ثابت گردد، آن حکم و دستوری است که میزان و معیار برای شناخت مواقف دیگران در حق از باطل و صواب و درست از خطاء و غلط میباشد.

همچنان از خلال آنچه بیان کردیم، بطلان و خطر تعصب مذهبی، اعم از مذاهب اربعه (چهار گانه) و غیر آنرا میدانیم، که یکتعداد قول و رأی مذهب اش را در خطاء و صواب، در حق و باطل شدیداً پیروی میکنند، و آنرا بر قول صحیح و ثابت نبی صلی الله علیه وسلم و سنت اش برتر و راجح قرار میدهند!

دلایل فضیلت اصحابه و کسانیکه به احسان ازیشان در قرون ثلاثه نخست پیروی کرده اند، و اهیمت و ترجح و برتری قول و فهم شان بر قول و فهم سایر کسانیکه بعداز یشان آمده اند:

الله متعال میفرماید:{**وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِيراً**}،النساء/115. ترجمه: و کسیکه پس از آنکه هدایت (و راه حق) برایش روشن شد، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی غیر از راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به آنچه پیروی کرده، واگذاریم، و او را به جهنم در افکنیم، و بد جایگاهی است.

و مراد از {**سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ**}، صحابه و تابعین و کسانیکه به احسان در قرون ثلاثه نخست، و بعداز آن در همان منهج بدون انحراف و خطاء تا روز قیامت ازیشان پیروی کرده اند میباشد، بناً هرکسیکه از راه و منهج این مؤمنان رو گرداند و انحراف ورزد، و با ایشان مخالفت نماید، و درین مقام مخالفت خویش با آنان و منهج ایشان سرکش و معاند باقی ماند، عاقب اش اینست:{**نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِيراً**}.

و میفرماید:{**قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللّهِ وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**}،

یوسـف/108. ترجمـه: بگـو! این راه من اسـت ، من بـا بصـیرت (کامل) بسوی الله دعـوت میکنم، و کسـانیکه از من پـیروی کردنـد (نیز چـنین می کنـد) و اللـه پـاک و مـنزه اسـت، و من از مشـرکان نیستم.

پس کسانیکه از محمد صلی اللـه علیـه وسـلم و اصـحابش اش و کسانیکه از آنان به احسان (و نیکی و درستی) تا روز قیامت پیروی کرده اند، آنانی هستند که الله متعال ایشان را وصف به دعوت کردن بسوی الله تعالی بـا بصـیرت و علم و فقـه...کـرده اسـت، و مفهـوم برعکس آن مقتضای آنسـت کـه دعـوت هـرکس دیگـر غـیر ازین راه دعوت در جهالت و نابینائی ، و بسوی ضلالت و گمراهی است.

و اللـه متعـال میفرمایـد:{**فَـإِنْ آمَنُـواْ بِمِثْـلِ مَا آمَنتُم بِـهِ**}، ترجمه: پس اگر آنها (نیز) بمانند آنچه شما ایمان آورده ایـد، یعـنی: بمثل نبی صلی الله علیه وسلم و اصحابش:{**فَقَدِ اهْتَدَواْ**}،ترجمه: قطعاً هدایت یافته اند؛ و ایمانی به مانند ایمان نـبی صـلی اللـه علیـه وسلم و اصحابش بهره مند شـده انـد، {**وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّهُ وَهُـوَ السَّـمِيعُ الْعَلِيمُ**}،البقـرة/137، ترجمه: واگر پشت گردانند همانا جز این نیست که آنـان در مخـالفت و ستیزند، پس بزودی الله تو را از (شر) آنها کفایت کنـد، و اوسـت شنوای دانا.

و الله متعال میفرماید:{**وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُـوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الأَنْهَارُ خَالِـدِينَ فِيهَا أَبَـداً ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**}، التوبة/100. ترجمه: و پیشگامان نخسـتین از مهاجرین و انصار و کسانیکه به احسـان (و نیکی و درسـتی) از آنهـا پیروی کردند، الله از آنها خشنود و راضی گشت، و آنهـا (نـیز) از او خشنود و راضی شدند، و بـرای آنهـا باغهـای (از جنت) آمـاده کـرده است، که نهرهـا از زیـر (درختـان) آن جـاری اسـت، جاودانـه در آن خواهند ماند، این واقعاً کامیابی بزرگ است.

پس الله از نخستین افرادی که از مهاجرین و انصار به اسلام و ایمان گرویده اند، و همچنان آنانکه به نیکی ازیشان پیروی کرده اند، بسبب سلامت و صحت دین و اعتقاد شان، و فهم و التزام شان به دین و منهج شان ... از آنان راضی و خشنود گردیده است، بدون آنکه درین میان هیچ نسَب و دودمان جز تقوی و استقامت و التزام به این منهج صحیح و عمل صالح اعتبار داده باشد، همانطوریکه الله متعال میفرماید:{**إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ**}،الحجرات/13. ترجمه: همانا گرامی ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست.

و در حدیثی که صحت آن از نبی صلی الله علیه وسلم به اثبات رسیده است میفرماید:«**إن أهل بيتي هؤلاء يرون أنهم أولى بي، وليس كذلك؛ إن أوليائي منكم المتقون، من كانوا وحيث كانوا**»[43]. ترجمه: مردم فکر میکنند این اهل بیت من نزدیکترین اشخاص و محبوبترینها به نزد من هستند، اما اینطور نیست، یقیناً دوستان نزدیک (اولیاء) من از میان شما پرهیزگارترین و متقی ترین شماست، هرکسیکه (از هر اصل و نسَبی) که باشد، و در هرکجائی (و هر زمانی) که باشد.

طوریکه الله متعال میفرماید:{**لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً**}،الفتح/18. ترجمه: براستی الله از آن مؤمنان ، هنگامیکه زیر درخت با تو بیعت کردند، خشنود و راضی شده است، پس آنچه که در درون دلهایشان بود دانست، لذا آرامش را بر آنها نازل کرد و پیروزی (و فتحی) نزدیک را به آنان پاداش داد.

و از جابر روایت است که میگوید: ما در روز حدیبه 1400 نفر بودیم، نبی صلی الله علیه وسلم گفت:« **أنتم خير أهل الأرض**». [44]. ترجمه: شما بهترین مردمان روی زمین هستید.

و میفرماید:« **اقْتَدُوا باللَّذَيْنِ مِن بَعْدِي؛ أبي بكرٍ، وعُمَرَ**»[45]. **وفي رواية: «إني لا أدري ما**

---

43 أخرجه ابن أبي عاصم في السنة، رقم:212. وقال الشيخ ناصر في التخريج: إسناده صحيح، رجاله كلهم ثقات.

44. متفق عليه.

45 رواه ابن ماجه والترمذي، صحيح سنن الترمذي: 2895.

بقَـائي فِيكُم، فاقتَـدُوا باللَّذينِ من بَعْـدِي»؛ وأشـار إلى أبي بكرٍ وعُمـرَ[46]. ترجمـه: بعـد از من از أبـوبكر و عمـر پـيروى كنيد، و در روايت ديگر آمده است: من نمى دانم كه تا چه زمـانى بـا شما خواهم بود، پس بعد از من ازين دو پـيروى كنيـد، سـپس بسـوى اوبكر و عمر اشاره كرد.

و ميفرمايد: « **إن يُطع النـاس- أي من بَعْـدِي - أبي بكـر و عُمرَ يُرشِدوا».[47].** ترجمه: اگر مـردم - بعـد از من - از ابـوبكر و عمر اطاعت كنند هدايت ميشوند. [48].

و ميفرمايـد:«**فإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسَـيَرى اختِلافـاً كَثِراً، فعليكُم بِسُـنَّتِي وسُـنَّةِ الخُلَفـاءِ المَهـدِيينَ الرَّاشِـدينَ تَمَسَـكُوا بِهـا، وعَضـوا عَلَيها بِالنَواجِـذِ، وإيَّاكُم ومُحـدَثاتِ الأُمورِ فَإنَّ كُلَّ مُحدَثَةٍ بِدعَةٌ، وكُلَّ بِدعَةٍ ضَلالةٌ».[49].** ترجمه: آن كسانيكه از شما بعداز من زندگى خواهند كرد اختلافـات زيـادى را شاهد خواهند بود، پس برشماست، سنت من و سنت خلفاى راشدين و هدايت يافته ، به آن تمسک ورزيد و با دندان ها خـويش آنـرا محكم گيرد، و برحذز باشيد از امور نـو پيـدا و حـادث، زيـرا هـر امـر نوپيـدا بدعت است، و هر بدعت گمراهى و ضلالت ميباشد.

و ميفرمايد:« **أكرموا أصحابي فإنهم خياركم».[50].** ترجمه: اصحاب من را احترام و گـرامى داريـد زيـرا آنـان بهـترين هـاى شـما هستند؛ يعنى بهترين هاى شما در سلامت و صحت اعتقاد و دينشـان، و در فضليت صحبت شان با نبى صلى الله عليه وسـلم، و در سـبقت داشتن شان به جهاد در راه الله و نصرت دين او.

و ميفرمايـد:«**إنَّ الله تبارك وتعـالى اختـارني، واختـارَ لي أصـحاباً؛ فجعـلَ لي منهم وزراء، وأنصـاراً، وأصـهاراً، فمن سـبَّهم فعليه لعنـةُ الله والملائكة والنَّاس أجمعين، لا يُقبل منه يـومَ القيامة صَـرْفٌ، ولا عـدلٌ».[51].** ترجمـه: همانـا اللـه

[46] صحيح سنن الترمذي: 2896.
[47]. تثبيت الإمامة و ترتيب الخلافة /لابي نعيم الاصبهاني: 48، السلسلة الصحيحة: 2225.
[48]. اين حديث را مؤلف در متن كتاب نيآورده است.
[49] صحيح سنن أبي داود: 3851.
[50] رواه النسائي، وأحمد، والحاكم، وصححه الشيخ ناصر في تخرج المشكاة: 6003.
[51]. رواه الحاكم، ووافقه الذهبي.

تبارک و تعالی مرا (از میان سایر مردمان به نبوت) برگزیده اسـت، و برای من دوستان و هم صحبتانی نیز برگزیده است، و از میان آنهـا برایم وزیران و یاری دهنـده گـان، و خویشـاوندانی قـرار داده اسـت، پس هرکسیکه آنها را دشنام بدهد بـر او لعنت اللـه و ملائـک و جمیـع مردمان باد، و در روز قیامت از آن شخص هیچ صرف وعدل پذیرفته نمیشود؛ و معنی: صرف؛ یعنی نوافل، و عـدل؛ یعـنی فـرایض. بـدین معنی که هیچ عملی از آن شخص پذیرفته نمی شود.

و از ابن عبـاس روایت اسـت کـه میگویـد:«**لا تسـبوا أصـحابَ محمدٍ صلى الله عليه وسلم، فلمقام أحدهم ساعة ـ يعـني مع النبي صـلى اللـه عليـه وسـلم ــ خـير من عمل أحـدكم أربعين سنة ». وفي رواية:«خيرٌ من عبادةِ أحدكم عُمـرَه».** ترجمه: اصحاب محمد صلی الله علیه وسـلم را دشـنام ندهیـد، زیـرا ایستادن آنها به یک لحظ ای (در نماز و عبادت). یعنی با نـبی صـلی الله علیه وسـلم. بهـتر از اعمـال نیـک چهـل سـاله شـما اسـت؛ و در روایت دیگر میگوید: بهتر از عمل چهل سال هریـک از شـما اسـت، و در روایت دیگر میگوید: بهتر از اعمال تمام عمر یکی از شماست.

و از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که میگوید:«**إن الله تعالى نظرَ في قلوب العباد، فوجدَ قلب محمدٍّ خـير قلـوب العبــاد، فاصــطفاه لنفسه وابتعثه برســالته، ثم نظر في قلوب العباد بعد قلب محمد صـلى اللـه عليـه وسـلم فوجد قلـوب أصـحابه خـير قلـوب العبـاد، فجعلهم وزراء نبيـه، يُقاتلون على دينه، فما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسـن، وما رأوه سـيئاً فهو عند الله سـيءٌ».** ترجمـه: اللـه متعال به قلب های بنده گـان خـویش دیـد، و قلب محمـد صـلی اللـه علیه وسـلم را بهـترین آن قلب هـا دریـافت، پس او را بـرای خـویش برگزید و او را به رسـالت خـویش بـر انگیخت، سـپس بـه قلب هـای سایر بنده گان خویش بعـداز وی دیـد، آنگـاه قلبهـای اصـحاب اش را بهترین قلبها دریافت، پس آنها را وزیران نـبی اش قـرار داد، تـا آنکـه بخاطر دین اش به قتال بپردازند و نبی اش را یاری دهند، بناً آنچـیز و

آن کسی را که مسلمانان نیک بدارند چیزیست که نزد الله نیز نیک باشد، و آنچیز و کسی را بد بدارند چیزیست که نزد الله بد میباشد.

اینحاست که اهمیت التزام به این قید آشکار میگردد: - قید و تقید و مراجعه به فهم و درک و برداشت صحابه از دین- بر علاوه دلایل منصوص که در التزام اتباع و پیروی ازیشان وارد گردیده است. همانطوریکه به بعضی از آنها قبلاً اشاره کردیم، زیرا این این رجوع صریحاً مانع ایجاد فرقه ها و مذاهب متعدد در دین میشود که حساب آن از شمارش بیرون باشد، و هیچ دلیلی بر وجود آنها از جانب الله نیست، در حالیکه یکی از آنها هم در حق و هدایت قرار ندارند، تا جائیکه در سایه چنین حالت [یعنی: عدم توحید منبع أخذ و دریافت فهم دین] هر مسلمان صاحب فهم و صاحب طریقه ای خاصی خواهد بود، و برایش یک مذهب مستقل تشکیل خواهد داد، و خواهد گفت این فهم من از دین است و من به آن التزام دارم ، و آن فهم تو از دین است و به آن التزام داشته باش، هیچ یکی از ما بر پیروی و التزام به مذهب دیگری مأمور نمی باشد، و یکدیگر خویش را مجبور ساخته نمی تواند؛ و از همین جاست که دروازه های فرقه گرائی، مذهب گرائی، و تحرب در دین باز میشود، تا جائیکه بستن آن ناممکن میگردد، و جلو آثار و اضرار آن هرگز گرفته نخواهد شد، و آنگاهست که امت در گمراهی و هلاکت واقع میشوند، همانگونه ای که در حال حاضر به گمراهی و هلاکت مواجه شده اند، و الله متعال درین مورد میفرماید:{**إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعاً لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ**}، الأنعام/150. ترجمه: به راستی کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و دسته دسته شدند، تو را با آنان هیچ گونه کاری نیست، کار آنها تنها با الله است، سپس آنها را از آنچه انجام می دادند، آگاه میسازد.

و میفرماید:{**وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ . مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعاً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ**}،الروم/31-32. ترجمه: و از مشرکان نباشد . از کسانیکه دین خود را پاره پاره

کردند، و فرقه فرقه (مذهب مذهب) شدند، و هر گروه و فرقـه بـه آنچه نزد خود دارند خوشحالند.

مراعات ترتیب فضلیت میان صحابه به ترتیب تقدیم و تأخیر شان در نصرت و یاری رسانی به دین[52]، و همین طور از تابعین به ترتیب قرون. از اول تا سوم:

در هنگام عدم موجودیت و صراحت دلیل در مورد حکمی در قرآن و سنت، و موجودیت اجتهادات مختلف میان صحابه در مسئله ای از مسائل ، آنگاه از اسباب و عوامل ترجیح یک قول و فهم ، قدیم بودن قول و فهمی است که در نصرت و یاری رسانی اسلام و دین، وشریعت محمد صلی الله علیه وسلم در نخست قرار داشته است، و این چیزی است که کتاب و سنت به آن دلالت دارد: همانطوریکه الله متعال میفرماید:{**لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُوْلَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ**}،الحدید/10. ترجمه: کسانی از شما که قبل از فتح (مکه) انفاق کردند، و با (مشرکان) جنگیدند، (با کسانی که پس از فتح انفاق کردند و جنگیدند) یکسان نیستند، آنها مقام (و منزلت) شان والاتر (و برتر) است، از کسانیکه بعد از فتح (مکه) انفاق کردند، و جنگیدند، و الله بر هر یک وعده نیک (=جنت) داده است، و الله بدانچه که میکنید آگاه است.

بناً آنان در منزلت و فضلیت و پاداش و اجر اعمال و انفاق باهم برابر نیستند، همانطور در دین، و فهم و ایمان باهم برابر نمیباشند، زیرا این امور بایکدیگر تلازم دارد.

و در حدیث که از ابی سعید خدری روایت است میگوید:**كان بين خالد بن الوليد وعبد الرحمن بن عوف شيء، فسبَّه خالد، فقال رسولُ الله صلى الله عليه وسلم: لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابي. فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَباً، مَا بَلَغَ مُدَّ**

[52] . یعنی: تقدیم اسلام آوردن شان، و جهاد شان در راه الله و پیروزی دین او.

أَحَــدِهِمْ، وَلاَ نَصِــيفَه.[53]. ترجمــه: میــان خالــد بن ولیــد و عبـدالرحمن بن عـوف مشـاجره ای رخ دارد، خالـد او را دشـنام داد، آنگاه نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم گفت: هیچ یـک از اصـحاب من را دشنام ندهید، اگر یکی از شـما بـه انـدازه کـوه احـد در راه اللـه طلا انفاق کند، به اندازه انفاق مشتی از انفاق آنان، بلکه نصف آنهم نمی رسد.

و در روایتی از أنس آمده است که میگویـد:**«کـان بین خالد بن الولید وبين عبد الـرحمن بن عـوف كلام، فقـال خالد لعبد الرحمن:تستطیلون علینا بأیامٍ سـبَقْتُمونا بهـا؟! فبلغنا أن ذلك ذُكِرَ للنبي صلى اللـه علیـه وسـلم، فقـال:" دَعُـوا لي أصحابي، فوالذي نفسي بیدِه لو أنفَقْتُم مِثْلَ أُحُـدٍ أو مِثْـلَ الجبالِ ذَهباً ما بلَغْتُم أعمالَهُم»[54].** ترجمه: میان خالد بن ولید و عبـدالرحمن بن عـوف گفتگـوئی صـورت گـرفت، آنگـاه خالـد بـه عبـدالرحمن گفت: آیـا میخواهیـد آنروزهـای (کـه در ایـام جهـالت) گذشتانده ایم بر ما ادامه دهید؟! زمانیکه این سخن به نبی صلی الله علیه وسلم رسید، گفت: اصحابم را بگذارید! به ذاتیکـه جـانم بدسـت اوست که اگر یکی از شما به مانند کوه احـد طلا خـرج کنـد، ثـواب و اجرش به اعمالی را که آنان انجام داده است نمیرسد.

و از أبی درداء روایت است که میگوید: **كنت جالساً عند النبي صلى الله عليه وسـلم إذ أقبل أبو بكر آخـذاً بطـرف ثوبـه، حـتى أبـدى عن ركبتيـه، فقـال النـبي صـلى اللـه عليـه وسلم:« أما صاحبكم فقد غامر ». فسلّم وقـال: إني كـان بيـني وبين ابن الخطـاب شـيء، فأسـرعت إليه ثم نـدمت،**

[53]. متفق علیه.

[54]. أخرجه أحمد، السلسلة الصحیحة: 1923. . پس زمانیکه نبی صلی الله علیه وسلم این حرف را در مورد خالد رضی الله عنه، آنکسی که شمیری از شمیرهای الله تعالی است،السلسلة الصحیحة:1826. بهترین جوان قبیله اش بود، اما با وجود آن هنگامیکه میان او و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه اختلاف واقع شد، نبی صلی الله علیه وسلم بر او شدیداً انکار و اعتراض کرد، و برای او غیر او که در اسلام خویش و نصرت دین متأخر از عبدالرحمن بن عوف بودند، گفت: اصحاب من را بگذارید (و ایشان را توهین و تحقیر نکنید و با احترام و اکرام بایشان برخورد کنید)، که به الله سوگند اگر یکی از شما به مانند کوه احد در راه الله طلا انفاق کند به ثواب و اجرش به اندازه اعمال آنان رسیدگی نمی کند.

و این ترتیب فضیلت لازم است در منهج أخذ و وصول هدایت و فهم دین و استدلال پیروی گردد، طوریکه باید قول، و فهم و اجتهاد نخستین ها (السابقون) بر پسین ها (اللاحقون) ویا متأخرین ایشان مقدم دانسته شود، زیرا مراعات فهم و اجتهاد سابقون بر متأخرون از عوامل و اسباب ترجح در هنگام حصول اختلاف در مسائل غیر وارد در قرآن وسنت ویا متشابه... میباشد.

فسـألته أن يغفر لي فـأبى علي، فـأقبلت إليـك، فقـال:« يغفر الله لك يا أبا بكر ». ثلاثاً، ثم إن عمر ندمَ فأتى منزلَ أبي بكر، فسأل: أثمَّ أبو بكر؟ فقالوا: لا، فـأتى إلى النـبي صلى الله عليه وسلم فسلم، فجعل وجه النبي صـلى اللـه عليه وسلم يتمعّر، حتى أشفق أبو بكر، فجثا على ركبتيــه، فقال: يا رسولَ اللـه، والله أنا كنت أظلمُ، مـرتين، فقـال النبي صلى الله عليه وسـلم: «إن الله بعثـني إليكم فقلتم كـذبت، وقـال أبو بكر صـدقتَ ــ وفي رواية: إني قلت: يا أيها النـاس، إني رسـولُ الله إليكم جميعـاً، فقلتم: كـذبتَ، وقال أبو بكر: صدقت ـ وواساني بنفسه ومالــه، فهل أنتم تاركوا لي صاحبي، مرتين» فما أوذي بعدها. [55].

ترجمه: نزد نبی صلی الله علیـه وسـلم نشسـته بـودم که ابـوبکر آمد در حالی که گوشه لباسش را گرفته و به اندازه ای بـالا زده بـود که زانویش دیده می شد، نبی صلی الله علیـه وسـلم گفت: «دوست شما، خود را دچار مشکلی کرده است». ابـوبکر سـلام کـرد و گفت: بین من و پسر خطــاب گفتگــوی پیش آمد، او را خشــمگین کــردم، سپس پشیمان شدم و از او خواستم تا مـرا ببخشد، ولی او نبخشـید، به همین منظور نزد تو آمدم یا رسول الله، پس نبی صلی اللـه علیـه وسلم گفت: «ای ابـوبکر! الله تو را ببخشد». و این جمله را سه بـار تکرار کرد. سر انجام، عمر نیز پشیمان شد و به خانه ابــوبکر رفت و پرسید: ابوبکر اینجاست؟ گفتند: خیر. آنگاه، نزد نبی صلی اللـه علیـه وسلم آمد و سلام داد، و با دیدن او، چهره نبی صلی الله علیه وسـلم داشت متغیر میشد، ابوبکر ترسید (که مبادا رسـول الله به او چـیزی بگوید) لـذا به دو زانو نشست و گفت: یا رسـول الله! سـوگند به الله که تقصیر از من بوده است، و این جمله را دو بـار، تکـرار کـرد. نـبی صلی الله علیـه وسـلم گفت:«همانا الله مـرا به سـوی شـما مبعـوث کرده است، شما مـرا تکـذیب کردید و ابـوبکر مـرا تصـدیق کـرد و با جان ومالش، مرا همراهی نمود، آیا دوستم را بــرایم می گذارید»؟ و این جمله را دو بار تکرار نمـود، بعد از آنـروز هیچ کسی نخواسـت تـا ابوبکر را اذیت برسانند.

[55]. البخاری.

پس اینجا دیده میشود که نبی صلی الله علیه وسلم چگونه میان أبوبکر و عمر فرق قایل گردید، در حالیکه عمر در اسلام همان عمری است که اسلام با او عزت یافت و هیچ کسی بعداز ابوبکر فضلیت و منزلت وی را ندارد، اما بدلیل آنکه أبوبکر در ایمانش، و اسلامش، و نصرتش مقدم از سایر صحابه بود، لذا نبی صلی الله علیه وسلم به رسیدن اندک ترین اذیتی به أبوبکر راضی نبود، و غضب بر بالای غضب اش ظاهر میشد، و برای عمر و غیره اصحاب رضی الله عنهم گفت: آیا دوستم را برایم میگذارید؟!.

و همچنان این قول نبی صلی الله علیه وسلم که میفرماید:«**خَيرُ أُمَتِي قَرْني، ثُمَّ الذِينَ يَلونَهُم، ثُمَّ الذينَ يَلونَهُم، ثُمَّ إنَّ بَعدَكُم قَوماً يَشهَدُونَ وَلا يُستَشهَدونَ، وَيَخُونون ولا يُؤتَمَنونَ، ويَنذُرُون ولا يَفُونَ، ويَظهَرُ فيِهم السِّمَنُ».[56].** ترجمه: بهترین های امتم کسانی هستند که در قرن من هستند، سپس کسانیکه بدنبال شان میآید، و سپس کسانیکه بدنبال این نسل اخیر میآید، بعداز آن مردمانی ظهور میکنند که حاضرند (بناحق شهادت دهند) اما به شهادست خواسته نمی شوند، و خیانت میکنند و امانات را ضایع میگردانند، چیزهای را بر خویش واجب میسازند و نذر میگیرند اما به آن وفاء نمی کنند، و در میان شان چاقی زیاد میشود.

که قرن اول همانا قرن صحابه ، سپس قرن دوم؛ قرن تابعین، و قرن سوم؛ قرن تابع تابعین بودند.

و از عائشه روایت است که میگوید:«**سألَ رجلٌ النبيَّ صلى الله عليه وسلم: أيُّ الناسِ خيرٌ؟ قال:«القَرْنُ الذي أنا فيه، ثُمَّ الثاني، ثمَّ الثالِثُ». [57].** ترجمه: مردی از نبی صلی الله علیه وسلم پرسید: بهترین مردمان چه کسانی هستند؟ گفت: آن قرنی که من در آن زندگی میکنم، سپس قرن دوم، سپس قرن سوم.

و میفرماید:«**احفظوني في أصحابي، ثم الذين يَلونهم، ثم الذين يلونهم، ثم يَفشُو الكذب، حتى يشهد الرجلُ ولا**

[56]. البخاری.
[57]. مسلم.

يُستَشهَد، ويحلف الرجُل ولا يُستَحْلَف»[58]. ترجمه: حرمت و منزلت اصحاب من را حفظ کنید و مراقب زبان خویش در حق و منزلت شان باشید ، سپس از کسانیکه بعداز آنان میآیند[یعنی: تابعین] ، و سپس از کسانیکه بعداز این گروه میآیند [تابع تابعین]، بعد از آن دروغ عام میشود تا جائیکه شخص حاضر به دادن شهادت [به دورغ] میشود و کسی او را به شهادت نمی طلبت ، و حاضر است [به ناحق] سوگند بخورد اما کسی بخاطر سوگند خوردن او نمی طلبد.

و میفرماید:«**تسمعون، ويُسمَعُ منكم، ويُسمَعُ ممن سمِع منكم**»[59]. ترجمه: از من میشنوید، و (کسانیکه بعداز من هستند) از شما میشنوند، و کسانی بعداز آنان هستند، از کسانی میشنوند که از شما شنیده اند.

درین حدیث اثبات صداقت و حسن انتقال بدون هیچ گونه دروغ و تزید و تنقیص، شنیدن و فهم و ابلاغ احادیث نبی صلی الله علیه وسلم توسط صحابه رضی الله عنهم میباشد، و همچنان تزکیه و اثبات صداقت و حسن انتقال آنچه تابعین از صحابه شنیده اند، و همچنان از کسانیکه از تابعین شنیده اند، که تابع تابعین میباشند.

ـ اسباب و عوامل ترجیح:

ترجیح میان اقوال و فهم بحسب تسلسل ذیل صورت میگیرد.

اولاً: تقدیم و ترجیح قول موافق با ادله قرآن و سنت، زیرا زمانیکه دلیل استوار بر اساس نصوص قرآن و سنت باشد، رجوع بر غیر جواز ندارد، بدلیل قول الله متعال میفرماید:{**وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُّبِيناً**}،الأحزاب/36. ترجمه: وهیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را نسزد، هنگامیکه الله و رسولش کاری را حکم کند، آنکه آنها را در آن کارش

[58] صحيح الجامع: 206.
[59] صحيح سنن أبي داود: 3107.

اختیاری باشد، وهرکس از الله و رسولش نافرمانی کند، به راستی در گمراهی و ضلالت آشکاری گرفتار شده است.

و میفرماید:{**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**}،الحجرات /1-2. ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید! در مقابل الله و رسولش پیش دستی نکنید، و از الله بترسید، بی گمان الله شنوای داناست.

و میفرماید: {**فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ** [60] **أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**}،النور/63.ترجمه: پس کسانیکه با فرمان او مخالفت می کنند، باید بترسند ازین که فتنه ای گریبان گیر آنها شود، یا عذاب دردناکی به آنها برسد!

و میفرماید: {**قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**}،آل عمران/31. ترجمه: بگو! اگر الله را دوست می دارید، پس از من پیروی کنید، تا الله شما را دوست بدارد، و گناهانتان را برایتان بیآمرزد، و الله آمرزنده ی مهربان است.

و از أبی سلمه روایت است که أبو هریره به مردی گفت:«**يا ابن أخي، إذا حدثتُكَ عن رسولِ الله ﷺ حديثاً فلا تضرب له الأمثال» [61].** ترجمه: ای برادر زاده ام! هرگاه برایت حدیثی از رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته شد: برایش مثال نزن.

و از ابن عمر روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت:«**لا تمنعوا إماءَ الله أن يصلين في المسجد، فقال ابنٌ له: إنا لنمنعهنَّ فقال: فغضب غضباً شديداً، وقال: أحدثك**

[60]. فتنه، یعنی: شرک، همانطوریکه امام أحمد میگوید: به مصحف نگاه کردم و اطاعت رسول الله صلی الله علیه وسلم را در 33 مورد یافتم، سپس این آیت را تلاوت کردم: {فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ}، و آنرا چندین به تکراراً خواندم، و با خود گفتم:مراد از فتنه چیست؟ سپس گفتم جز شرک بوده نمی تواند، زیرا شاید قرآن و سنت بعضی از اقوال و اعمال (و آرزو هایش را) مردود بداند، و بسبب آن در قلب اش کجی و زیغ پیدا شود و هلاک اش گرداند.
و برایش گفته شد: قومی است که بسوی حدیث دعوت میشوند، اما آنان بسوی رأی سفیان میروند! گفت: تعجب میکنم از قومی که حدیث را میشنوند و اسناد و صحت آنرا میدانند، اما بازهم بسوی رأی سفیان و غیر آن میروند، در حالیکه الله تعالی میفرماید:{فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ}، و آیا میدانی که فتنه چیست؟ فتنه یعنی کفر ، همانطوریکه الله متعال میفرماید:{ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ}،البقرة:217، ترجمه: و فتنه بزرگتر از قتل است، حالانکه آنان بسوی حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوت میشوند، و هواء و خواهشات شان آنها را بسوی رأی و نظریات سفیان میکشاند.ا.ه.
[61]. صحیح سنن ابن ماجه: 20.

عن رسولِ الله وتقول إنا لنمنعهنّ»[62]؟! ترجمه: کنزیان الله [یعنی زنان] را از رفتن به مسجد منع نکنید، یک پسر جوانی برای ابن عمر گفت: ما آنها منع میکنیم، آنگاه ابن عمر شدیداً قهر شد و غضب گرفت، و گفت: من ترا از [قول و دستور و حکم] رسول الله خبر میدهم و تو میگوئی ما اجازه نمی دهیم؟!.

و در روایت دیگری از ابن عباس آمده است که او از حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم سخن میگفت و روایت میکرد، و میگفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم اینچنین گفت: آنگاه کسی گفت: اما أبوبکر و عمر چنین نمی گویند، ابن عباس برایش گفت: میترسیم ازینکه از آسمان بالای شما سنگ ببارد، من برای شما میگویم که رسول الله چنین گفته است، و شما میگوید: ابوبکر و عمر چیزی دیگری میگوید.[63].

و از عباده بن صامت روایت است که: **«أنه غزا مع معاوية أرضَ الروم، فنظر إلى الناس وهم يتبايعون كِسَرَ الذهب بالدنانير، وكِسَر الفضة بالدراهم، فقال: يا أيها الناس إنكم تأكلون الربا، سمعتُ رسولَ الله صلى الله عليه وسلم يقول:«لا تبتاعوا الذهب بالذهب، إلا مثلاً بمثل، لا زيادة بينهما ولا نَظِرَة».فقال معاوية: يا أبا الوليد لا أرى الربا في هذا إلا ما كان من نظرة. فقال عبادة: أحدثك عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وتحدثني عن رأيك، لئن أخرجني الله لا أساكنك بأرض لك عليَّ فيها إمرة ».[64].**
ترجمه: او در جنگی با معاویه در سرزمین روم همراه بود، دید که مردم پارچه های طلا را با دنیار تبادله میکردند، و پارچه های درهم را با درهم ، عباده بن صامت گفت: ای مردم شما عملاً سود خوری میکنید، من از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام که میگوید: شما طلا را با طلا معامله و تبادله نکنید جز زمانیکه هم وزن باشند، و میان شان نه زیادت و نه تنقیصی باشد؛ آنگاه معاویه گفت:

---

[62]. صحيح سنن ابن ماجه: 16.

[63] . كان ابن عباس يحدث عن النبي فيقول: قال رسولُ الله ، فيُقال له: ولكن قال أبو بكر، وعمر، فيقول لهم: تكاد السماء أن تمطر عليكم حجارة؛ أقول لكم قال رسولُ الله، وتقولون قال أبو بكر وعمر؟!

[64] صحيح سنن ابن ماجه: 18.

ای ابو ولید من درین معاملات هیچ سـودی را نمی بینم، عبـاده گفت: من قول رسول الله صلی الله علیه وسـلم بـرای تـو روایت میکنم، و تو از رأی و نظر شخصی خود برایم میگوئی، اگر الله مرا ازین جهـاد زنده خارج ساخت ازین سرزمین (شـام) بـیرون مـیروم، و هرگـز در آنجائی زندگی نمیکنم که تو در آنجا ولایت امر را بعهده داری.

و امام مالک به سوی قبر نبی صلی الله علیه وسلم اشاره کـرد و گفت:«**كلٌّ يُؤخَذ منه ويُرَد عليه ما عدا صـاحب هـذا القـبر**». ترجمـه: حکم و دسـتور انجـام ویـا عـدم انجـام هـر امـری ، از آنچـه صاحب همین قبر آماده کرده است [یعنی از او روایت شده اسـت]، گرفته میشود، و هرگونه دعوی و منازعـه بـه او [یعـنی: بـه سـنت او صلی الله علیه وسلم] جهت فیصله و قضاوت رجعت داده میشود.

ثانیـاً: هنگامیکـه دلیـل محکم و صـریح پنهـان بمانـد، و اقـوال و اجتهادات مختلف علماء در مورد آن ظهور کند، به نزدیکـترین قـول و اجتهاد و فهم که مراد نص (کتاب و سـنت) از آن افـاده گـردد اعتبـار داده میشـود، زیـرا حجت شـرعی تنهـا آنچـیزی اسـت کـه اللـه گفته باشد، و یا از رسولش صلی الله علیه وسلم روایت شده باشد.

ثالثاً: هرگاه نص صـریح و همچنـان نزدیکـترین قـول بـه دلالت و افـاده نص پنهـان بمانـد، و آنگـاه اقـوال صـحابه در آن مـورد موجـود باشد، به آن قول و اجتهاد صحابه اعتبار داده میشود کـه در اسـلام و ایمان و نصرت و یاری رسانی به دین نسبت به سایر صـحابه سـبقت دارد، همانگونه ای که دلایل آنرا قبلاً متذکر شدیم.

رابعاً: اما هنگامیکه تمام مواردی سه گانه قبلی که به آن اشـاره داشتیم ، پنهان بمانـد، آنگـاه اجتهـاد و قـول علمـاء قـرن اول را ، بـر اقوال و علماء قرن دوم، و اقوال و اجتهادات علماء قرن دوم را ، بر قرن سوم، و اقوال و اجتهادات علماء قرن سوم را بـر آنانکـه بعـداز ایشان آمده اند و به نیکی از صحابه پیروی کرده اند ترجیح میدهیم.

خامساً: سپس بعد ازین همه اگر احکام و مسـائل را در نیـآفتیم، به اقوال و اجتهادات، علماء و فقهاء که التـزام بـه قـرآن و سـنت بـه فهم صحابه و سلف صالح شـان کـه بـه مـوارد و تـرتیب کـه قبلاً بـه اشاره کردیم التزام دارند مراجعه و تمسک صورت گیرد.

این است سلفیت و حقیقت آن، و این اینست مهنج سلفی حق، و غیر آن هر منهج دیگر خلفی و مقـتی و تلفی [تلـف کننـده، و زشـت کننـده] اسـت، هرچنـد صـاحبان آن بزبـان و گمـان خـویش سـلفیت خویش را، و بودن خویش را در منهج و فهم سلف صالح گمان داشته باشند...زیـرا: **واقع الحـال یکـذب لسـان المقـال**، [زبـان حـال شخص زبان قال اش را تکذیب ویا تأیید میکند].

بناً عالم به هر اندازه ای که به این مهنج سـلفی سـنی - در فهم و اتباع و طلب و فتوی - التزام داشـته باشـد، و بـه هـر انـدازه ای کـه طلب و حصول و وصول آن بـرایش ممکن اسـت آنـرا وصـول و أخـذ نماید، منزلت و فضلیت اش در زمین و آسمان به همـان انـدازه بلنـد میگردد، و او کسی است که به طلاب علم مراجعه بـه نـزدش و اخـذ علم ، و پرسیدن سؤال و أخـذ فتـوی از او سـفارش و وصـیت کـرده میشود.

در حالیکه آن عالم که ازین منهج سـلفی سـنی کـه خصـایص آنـرا بیـان کـردیم دور اسـت ... بـه انـدازه ای دوری اش ازین منهج حـق، مقام و منزلت و فضلیت اش نیز در زمین و آسمان پـائین میآیـد و از حق به دور میماند.

از همین جهت اکثراً مراجعه جهت اخذ علم و پرسـیدن سـؤال بـه نزد آن علمائی توصـیه میشـود کـه از اللـه بیشـترین تـرس را دارنـد- هرچند علم شان کم باشد- زیرا الله وعده داده است که به آنان علم و فقاهت اعطاء میکند، طوریکه میفرماید:{**وَاتَّقُواْ اللّـهَ وَیُعَلِّمُکُمُ اللّهُ**}،البقرة/282. ترجمه: و از الله بترسید و تقوی اختیار کنید، اللـه به شما آمـوزش میدهـد (آنچـه را بـه خـیر و مصـلحت شماسـت)؛ و همچنان عالم بمقدار و اندازه ای علم اش . و التزام عمل بـه آن . از الله میترسید، طوریکه الله متعال میفرماید:{**إِنَّمَا یَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء**}،فاطر/28. ترجمه: بیگمـان از میـان بنـده گـان اللـه علماء از او بیشتر میترسند؛ یعنی: به اندازه زیـادت و کـثرت علم در وجود شخص ترس و تقـوا او در برابـر اللـه تعـالی بیشـتر میشـود، و برعکس به اندازه ترس و تقوی از الله علم در وجود شخص کثرت و

زیادت پیـدا میکنـد، و هریـک ازین صـفات نسـبت بـه دیگـرش لازم و ملزوم میباشند.

همچنان هر چه بیشتر دور بودن از مجالس شبهات، و سلاطین و زمامداران فسق و ظلم، ومجالس شان، و قرار گرفتن با آنان در یک صـف و موقــف...از مــوارد دیگــر الــتزام بــه منهج حــق میباشــد، همانطوریکــه از نــبی صــلی اللــه علیــه وســلم روایت اســت کــه میفرمایـد:«**من أتی أبـوابَ السُّـلطان افتُتِنَ، وما ازداد أحـدٌ من السـلطان قربـاً، إلا ازداد من الله بُعـداً**»[65]. ترجمــه: کسیکه به دروازه های سلطان میرود به فتنه گرفتار میشود، و به هر مقداری که یکی از شما به سلطان و زمامدار نزدیکتر شود به همـان اندازه از الله دورتر میشود.

و میفرماید:«**یلیکم عُمالٌ من بعدي یقولون مـالا یعلمـون، ویعملـون مـالا یعرفـون، فمن ناصـحهم، ووازرهم، وشـدَّ علی أعضادهم فأولئك قد هلکوا وأهلکوا»[66]**. ترجمه: بعداز من زمامدارانی زمام امور شما را بعهده میگیرند که آنچه را میگوینـد به آن عمـل نمی کننـد، و بـه آنچـه عمـل میکننـد [حقیقت] آنـرا نمی دانند، پس کسیکه به ایشان نصحیت و خیر خواهی داشته باشد، و بـه آنان نزدیک گردد و زیرشان شود، و نزدیکی با آنان را حفظ و استوار داشته باشند، آنان کسانی هستند که هلاک میگردند و [کسانی را که بـا آنهـا در مـوالات و صـحبت و تمـاس... قـرار دارنـد نـیز] هلاک میگردانند.

و میفرماید:«**اسمعوا، هل سمعتم أنه سیکون بعدي أمـراءٌ فمن دخل علیهم فصدَّقهم بکذبهم، وأعـانهم علی ظلمهم فلیسَ مـني ولسـتُ منـه، ولیس بـواردٍ عليَّ الحـوضَ**»[67]. ترجمه: بشـونید! و آیـا شـنیده ایـد کـه بعـداز من زمامـدارانی ظهـور خواهنـد کـرد، پس کسـیکه بـه نـزد ایشـان رفت و سـخنان و اعمـال ایشان را تصدیق کرد، و ایشانرا در ظلم شان یـاری رسـانید، آنهـا از

65. رواه أحمد، السلسلة الصحیحة: 1272.
66. رواه الطبراني، السلسلة الصحیحة: 457.
67. صحیح سنن الترمذي: 1843.

من نیستند و من از آنها نیستم، و نه هم در روز قیامت بر حـوض من وارد خواهند آمد. و کسیکه از نبی صلی الله علیه وسلم نباشد، و نبی صلی الله علیـه وسـلم از او ، شائسـته نیسـت کـه جهت اسـتفتاء در مسائل دین و دنیا نزد او مراجعه گردد.

از همین جهت اسـت کـه میگوینـد: عـالمی کـه لازم اسـت از وی استفتاء صورت گیرد و جهت پرسیدن سؤال به وی مراجعه گردد، بـر علاوه اتصاف به صفات متذکره که قبلاً به آن اشـاره کـردیم بایـد بـه صـفت اخـیر متصـف باشـد، و این چیزیسـت کـه مـراد اللـه از قـول: {**فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ**}، النحل/43. ترجمـه: پس اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید.[68]. میباشد.

بناً اگر کامیاب شدی تا بـه چـنین علمـائی دسـت یـابی، هیچ گونـه حرج و تکلیفی بر تـو نخواهـد بـود کـه ازیشـان دلیـل و حکم قـرآن و سنت را در مسـائل و احکـام بپرسـی، و اسـتفتاء نمـائی، و یـا اینکـه برایش بگـوئی: آیـا بـه آنچـیزی کـه الآن فتـوا دادی مسـتند بـه سـنت میباشد، اگر گفت: بلی، پس آن فتـوا و اجتهـادش را أخـذ کن، و اگـر گفت : خیر ، (بلکه بـر اسـاس فلان مـذهب و علان شخصـیت فتـوا داده ام) ، و یـا گفت نمی دانم ... پس برتوسـت او بگـذاری و تـرک نمـائی، و جهت دانسـتن پاسـخ سـؤالت بـه نـزد غـیر او از اهـل علم، ملتزم به قرآن و سنت مراجعه کـنی! زیـرا طلب علم جهت معـرفت حق با دلایل از قرآن و سنت صورت میگرید، و کسیکه قرآن و سـنت را نداند و حق را نشناسد چگونه میتواند بدیگری بدهـد؛ پس زمانیکـه این مـوارد را رعـایت کـردی آنگـاه در نزدیکـترین موقـف بـه اتبـاع و پیروی از سنت نبی صلی الله علیه وسلم قرار داری ... و اگـر چـنین نکردی و به تقلید از عالم غیر متصف به موارد فوق پرداختی...آنگـاه نخواهی دانست که حق و سنت چیسـت؟ و تـو در چـه مـوقفی قـرار داری؟ و حکم و قضاوت الله تعالی و رسـول اش در مسـائل و امـور چه میباشد؟!.

---

[68].اهل ذکر یعنی قرآن و سنت، و کسانیکه در منهج قرآن و سنت قرار دارند، زیرا الله متعال میفرماید: { إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ }، الحجر/8. ترجمه: همانا ما قـرآن را نـازل کـردیم و قطعـاً مـا نگهبان آن هستیم؛ و «الذکر» به هرچیزی گفته میشود که از قرآن وسنت به نبی صلی الله علیه وسـلم نازل شده است، و مصداق «ذکر» بودن سنت نیز، این قول الله متعال است:{وَمَا يَنْطِـقُ عَنِ الْهَـوَى . إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى}،3-4/النجم. ترجمه: و از روی هوای سخن نمی گوید، این نیست جز آنچه کـه بـه او وحی می شود، (و به جز وحی چیزی نمی گوید). مترجم.

تنبیه: آن عالم که به سوی موردی از شرک دعوت کند، و یا شرک را یاری رساند، و یا با شرک و مشرکین علیه اسلام و مسلمانان موالات کند...چنین شخص عالم بوده نمی تواند، و نه هم فتوا داده میتواند، و نه هم در دین و دنیا در امان بوده میتواند، بدلیل آنکه الله متعال میفرماید:{**شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**}،آل عمران/18. ترجمه: الله گواهی میدهد که اله و معبودی جز او نیست، و ملائک و صاحبان علم (نیز هر کدام به گونه ای بر این امر) گواهی میدهند، در حالیکه (الله در تمام عالم) قیام به عدالت دارد، معبودی جز او نیست، و او توانا و با حکمت است.

که این آیت کریمه شامل تمامی اهل علم از آدم علیه السلام الی روز قیامت میشود، که اعتقاداً، قولاً و عملاً گواهی میدهند:{**أَنَّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ**}، که هیچ اله و معبودی جز او نیست؛ پس کسیکه برخلاف و منافی و متضاد شهادت توحید «**لا إله إلا الله**» را گواهی میدهند، به نص همین آیت کریمه از زمره علماء ، وصف عالم بودن، خارج میگردد، بلکه نزدیک ترین صفت که به آن متصف میشوند همانا صفت بلعام بن باعورا است، که مشرکین را با دعاء خویش علیه مسلمین نصرت و یاری میرسانید، بعداز آنکه الله تعالی او را علم داد و بعضی آیات خویش را به او ارزانی نمود، طوریکه در موردش الله متعال میفرماید:{**وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِيَ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ . وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث ذَّلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ**}، الأعراف/175-176. ترجمه: و بر آنها سرگذشت کسی را که آیات خود را به او دادیم بخوان! آنگاهی که از آنها گذشت [اعراض کرد و روی گردانید]، پس شیطان درپی او افتاد و از گمراهان شد، و اگر می خواستیم (مقام و منزلت) او را با آن (آیات و علم) بالا میبردیم، ولی او بسوی زمین (و دنیا) مایل شد،

(و به پستی گرایید) و از هواء و خواهشات خویش پیروی کـرد، پس مثل او چون مثل سگ است که اگر به او حمله کنی ، زبـان از دهـان بیرون می آورد، و اگر او را بحال خود واگذاری، (بـازهم) زبـانش را از دهان بیرون میآورد، و این مثل گروهی است که آیات مارا تکـذیب کردند، پس این داستانها را بر آنها باز گو کن، شاید بیاندیشند.

پس بلعام یک مثال سـوء و بـدی اسـت بـرای علمـای سـوء و بـد، آنانکه از خویش راضی اند و بـر طبـق خواهشـات و هـواء خـویش بـا مشرکان و طواغیت مجرم در تعامل و موالات هستند.

ـ مسائل متفرقة:

مسأله أول: اهل سنت و جماعت چه کسانی هسـتند؟ و صفات شان چه میباشد؟!

بسیار زیاد اند کسانیکه خـود را بـه اهـل سـنت و جمـاعت نسـبت میدهند، تا جائی که بسیاری از اهل بدعت و هـواء را میبیـنیم کـه این ادعاء را جهراً اظهار میکنند، آنانکه مناهج و طریقـه هـای مغـایر منهج اهل سنت و جماعت را اختیار کرده اند و خود و گناهان و بدعت ها و شرکیات خویش ... را به اهـل سـنت و جمـاعت نسـبت میدهنـد، لـذا لازم میدانیم که به این سؤال پاسخ گفته شود: چه کسی اهـل سـنت و جماعت است، و کدام فرقه ها بـیرق اهـل سـنت و جمـاعت را بـر بالای خویش بلند کرده اند؟

. اهل سنت و جماعت، کسانی هستند که به سنت نبی صلی اللــه علیه وسلم التزام دارند، و در جماعت که به سنت ملتزم هستند قرار

دارند، و بر منهج آن جماعتی قرار دارند که در عهد نبی صلی الله علیه وسلم بودند، همانطوریکه در حدیث از نبی صلی الله علیه وسلم به صحت رسیده است که میگوید:«**والذي نفس محمد بيده لتفترقنَّ أمتي على ثلاثٍ وسبعين فرقة، واحدة في الجنة، وثنتان وسبعون في النار"، قيل: يا رسول الله، من هم؟ قال:" الجماعة»[69].** ترجمه: سوگند به آن ذاتی که جان محمد بدست اوست، که این امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم میشوند، یکی از آنها در جنت و باقی هفتاد و دو فرقه دیگر در آتش جنهم خواهد بود، پرسیده شد یا رسول الله آنها چه کسانی هستند؟ گفت: جماعت.

و جماعت را در حدیث دیگر توضیح داده است طوریکه صحابه پرسیدند:«**من هي يا رسولَ الله؟ قال:ما أنا عليه، وأصحابي»[70].** ترجمه: آنها چه کسانی هستند یا رسول الله؟ گفت: بر آنچیزی که من و اصحاب من برآن هستیم قرار دارند.

که این حدیث صفات فرقه ناجیه و اهل سنت و جماعت را مشخص میسازد، و آن اینکه؛ بر منهج نبی صلی الله علیه وسلم و صحابه قرار داشته باشند ... بناً هر گروه و قوم و جماعتی از مردم که به همین وصف و در همین میزان قرار داشته باشند و به هر اندازه ای که با اوصاف و خصوصیات منهج نبی صلی الله علیه وسلم و صحابه نزدیک باشند به همان اندازه به اهل سنت بودن و اهل جماعت بودن نزدیک میباشند، و برعکس هر گروه و جماعت و بالآخره هر شخصی به اندازه ای دور بودنش از منهج نبی صلی الله علیه وسلم و صحابه و صفات و خصائص منهج شان از اهل سنت و جماعت بودن بدور میباشد.

همچنان بر آن جماعات و فرقه ها (و مذاهب) که بر بعضی عقائد و صفات منهج اهل سنت و جماعت قرار دارند علی الاطلاق نیز اهل سنت و جماعت گفته نمی توانیم، همانطوریکه ایشانرا اهل سنت و جماعت نمی گویم ، بلکه میگویم: در فلان موارد با اهل

---

[69] صحيح سنن ابن ماجه: 3226.

[70] صحيح سنن الترمذي: 2129.

سنت و جماعت، دارای اعتقاد و عمـل موافـق میباشـند، و در فلان و فلان موارد موافق نبوده و مخالف هستند.

مسأله دوم: جماعت را چگونه میشناسی....آیـا بـا زیـاد بودنشان آنانرا میشاسی؟ و یا با مـوافقت شـان بـاحق ... تعداد شان کم است یا زیاد؟

جماعت با موافقت حـق شـناخته میشـود، برابـر اسـت کـه تعـداد شان کم باشد یا زیاد ... پس جماعت آنست کـه در مـوافقت بـا حـق قرار داشته باشد هرچند شخص واحدی باشد، و بر حـق قـرار داشـته باشـد او جمـاعت اسـت ... از همین جهت اسـت کـه گفتـه میشـود: جماعت را بموافقت آن جماعتی میشناسیم کـه در زمـان نـبی صـلی الله علیه وسلم و اصحابش موجود بودند ... هر چنـد شـخص واحـدی باشد.

نبی صلی الله علیه وسلم میفرمایـد: «**إن الإسـلامَ بـدأ غريباً، وسيعودُ غريبـاً كما بَـدأ، فطـوبى للغربـاء، قيل: مَن هم يا رسولَ الله؟ قال: أناس صالحون في أناسٍ سوء كثـير من يعصـيهم أكـثر ممن يطيعهم». [71]**. ترجمـه: اسـلام در حـالت غربت و نا آشنائی آغاز شده است و دوباره به همانگونه ای غربت بر میگردد، پس خوشا بحال غرباء، گفتند یـا رسـول اللـه این غربـاء چـه کسانی هسـتند؟ گفت: مردمـان صـالح کمی در برابـر مردمـان بـد و گمراه زیاد، و کسانیکه ازیشان سرکشی و عصـیان میکننـد بیشـتر از آنانی هست که ازیشان اطاعت مینمایند.

و میفرمایـد: «**إن من الأنبيـاء من لم يُصـدقه من أمته إلا رجل واحد».[72]**. ترجمه: از میان انبیاء نبی ای هم بوده است کـه از امت اش جز يك فرد کسی دیگر نبوت اش را تصدیق نکرده بود.

و عبدالله بن مسعود رضی اللـه عنـه بـه عمـرو بن میمـون گفت: «**جمهور الجماعة هم الذين فارقوا الجماعة، والجماعـة مـا وافـق الحـق، وإن كنت وحـدك»**. ترجمـه: اکـثریت و جمهـور

---

71. أخرجه احمد، و صححه شعيب الأرنؤوط.
72. مسلم.

مردمان کسانی هستند که از جماعت دور بـوده و جـدا شـده انـد ، و جماعت آنست که موافق با حق باشد ، هرچند تنها هم باشی.

و نعیم بن حمــاد میگویــد: «**إذا فســدت الجماعة فعليك بما كـــــــانت عليه الجماعة قبل أن تفسد الجماعة وإن كنت وحدك فإنك أنت الجماعة حينئـذٍ»**. ترجمـه: هنگامیکـه جمـاعت فاسد گردید، پس بر توست التزام به آنچه که جماعت قبـل از فسـاد شدنش بود، هرچند درین امـر تنهـا باشـی، زیـرا تـو آنزمـان جمـاعت خواهی بود.

و ابن قیم در أعلام المـوقعين میگویـد: «**أن الإجماع والحجـة، والسواد الأعظم هو العـالِم صـاحب الحق وإن كـان وحـده، وإن خالفه أهل الأرض**» ا- هــ. ترجمـه: اجمـاع، حجت، وسـیاهی بزرگ (سواد اعظم)، آن عالمی است که بر حـق قـرار داده باشـد، هر چند در منهج خویش تنها باشـد، و یـا اینکـه تمـام اهـل روی زمین باوی مخالفت نمایند.

و در زمـان اشـاعه فتنـه عقیـده مخلـوق بـودن قـرآن، جمـاعت حق .که تکثر و الحـاق بـه آن واجب میباشـد. در وجـود امـام احمـد رحمه الله تعـالی تمثیـل میشـد، کـه علی رغم تعـذیب و حبس اش و تهدیدش به قتل ... ازینکه بگوید: قرآن مخلوق است إبا ورزید ، و بـر حق ثـابت و اسـتوار بـاقی مانـد، و همـواره میگفت: قـرآن کلام اللـه تعالی و غیر مخلوق میباشد ... بناً در آنزمـان او بتهـائی اش جمـاعت بود. **[73]**.

زیرا اکثریت دائمـاً بـر حـق نمی باشـد، همانطوریکـه اللـه متعـال میفرماید:{**وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَـبِيلِ اللّهِ**}،الأنعام/116. ترجمه: و اگر از بیشتر کسـانی کـه در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه الله گمراه می کنند.

و حسن بصری میگوید: «**أهل السنَّة كانوا أقلَّ الناس فيمـا مضى، وهم أقل النـاس فيمـا بقي، الـذين لم يـذهبوا مـع أهل الاتراف في تـرفهم، ولا مـع أهـل البـدع في بـدعهم،**

[73]. تعداد محدود از افرادی که در زمان امام أحمد از عقیده مخلوق بودن قرآن انکار داشتن در مقابل امام أحمد از طرف طاغوت عصر شان ، مأمون..واثق وغیره سربریده شدن، و از علماء تنها امام احمد برین عقیده زنده بود. مترجم.

وصبروا على سنتهم حتى لقوا ربهم، فكونوا كذلك». ا-هـ. ترجمه: اهل سنت کمترین مردمانی هستند که گذشته اند، و کمترین مردمان هستند که باقی مانده اند، آنان کسانی هستند که با اهل اسراف و خوشگذرانی در اسراف و خوشگذرانی شان نمیروند، و با اهل احداث و بدعت در بدعتهای شان نمیروند، و بر منهج و سنت خویش صبر مینمایند تا آنکه رب خویش را ملاقات میکنند، پس ازجمله ایشان باشید.

مسأله سوم: آیا فرقی میان فرقه ناجیه (نجات یافته)، و طائفه منصوره ظاهر تا قیام قیامت وجود دارد؟

بلی! فرق وجود دارد، فرقه ناجیه جماعتی از مسلمانان عوام است که بر سنت نبی صلى الله عليه وسلم و منهج صحابه قرار داشته باشند، و جمیع صفات اهل سنت و جماعت را داشته باشند، و عقیده ای شان سالم از هرگونه بدعت و احداث باشد، که شامل تمام مسلمانان بشمول علماء ، اقویاء، ضعفاء ، مجاهدین، و غیر مجاهدین، زنان و مردان، بزرگسالان، و پیرزنان و جوانان ... وغیره کسانی که از منهج و سنت صحیح اتباع و پیروی میکنند، و در سلامت اعتقاد قرار دارند، و این فرق افاده همان حدیث هفتاده و سه فرق است، که از میانشان یک فرقه در حق قرار دارد، و آنهم کسانیکه اند که در منهج: نبی صلى الله عليه وسلم و صحابه قرار داشته باشند.

در حالیکه طائفه منصوره خواص، نخبه گان، برگزیده گان، طلیعه، و پیشتازان، و بهترینان فرقه ناجیه هستند، که ممکن است در وجود علماء عمل کننده به عمل شان، ویا عوام ثابت ، و یا امرکننده گان به معروف و نهی کننده گان از منکر، و غیره راغبین شهادت در راه الله و نصرت دین او از میان فرقه ناجیه تمثیل گردد، که پیوسته و مشترکاً در راه الله و برای اعلای کلمه الله تا قیام قیامت میجنگند، و مخالفت هیچکسی نمیتواند به ایشان زیانی برساند.

پس ازین جهت گفته میتوانیم هر فرد طائفه منصوره از جمله ای فرقه ناجیه است، اما هر فرد فرقه ناجیه لازم نیست ازجمله طائفه منصوره باشد، زیرا این امر مستلزم آنست که هر فرد طائفه ناجیه

باید از میان علماء و مجاهدین در راه الله باشند، به دلیل آنکه الله متعال میفرماید:{**وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**}،آل عمران/104. ترجمه: و باید از میان شما، گروهی باشند، که (مردم را) به نیکی دعوت کنند، و به کار شایسته وا دارند، و از زشتی باز دارند، و آنانند که رستگارند.

و این خطابی است برای مجموع امت اسلامی (که در وجود فرقه ناجیه تمثیل میشود)، اینکه باید از میان آنها گروهی معین و خاصی موجود باشد تا برای انجام این کار از خانه های خویش خارج شوند، و مراد از «امت» درینجا آنانی است که این مهم امر بالمعروف و نهی از منکر را بعهده میگیرند.

که نص درینجا میان فرقه ناجیه که مجموع همه امت مسلمان و مؤمنان میباشد، و طائفه منصوره که گروه از میان امت اسلامی (فرقه ناجیه) است، و مسؤولیت مهم و واحب امر بالمعروف و نهی از منکر را انجام میدهند فرق قائل گردیده است.

ابن کثیر در تفسیرش 1/398 میگوید: الله تعالی میفرماید:«**ولتكن منكم أمة منتصبة للقيام بأمر الله في الدعوة إلى الخير والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وأولئك هم المفلحون». **ترجمه: و از میان شما گروهی باید باشد تا برای انجام امر الله در دعوت بسوی خیر و امر به معروف و نهی از منکر بپردازند، و آنانند که رستگار اند.

و ضحاک میگوید:« **يعني المجاهدين والعلماء، والمقصود من هذه الآية أن تكون فرقة من هذه الأمة متصدية لهذا الشأن» ا- هـ.** ترجمه: مراد ازین گروه؛ مجاهدین و علماء است، و مراد ازین آیت آنست که باید، یک گروهی متصدی انجام این مهم باشند.

پس طائفه منصوره نخبه های، نخبه گان و رؤس پیشتازان ... میباشند، و این امری است ممکن، که در هر زمان و در هر مکان در وجود افرادی از میان فرقه ناجیه که شامل همه افراد امت توحید ...

و پیروان منهج نبی صلی الله علیه وسلم و صحابه، بشمول فاسقان و گنهکاران شان هستند تمثیل میگردد!

همانطوریکه الله متعال میفرماید: {**وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ**}،آل عمران/146.

ترجمه: و چه بسیار از انبیاء که همراه توده های انبوه از مردان الهی به قتال پرداختند، آنها هیچگاه در برابر آنچه (از مصائب و مشکلات) در راه الله بدیشان رسید، سستی نورزیدند، و ناتوان نشدند، و زبونی نشان ندادند، (و تسلیم دشمن نشدند) و الله صابران را دوست دارد.

که درینجا مراد از «**ربّیون**» یا مردان الهی، همانا پیشتازان، و خاصان فرقه ناجیه میباشد، که در راه الله به جهاد میپردازند و کلمه الله را بلند میکنند، و درین راه از سرزنش هیچ سرزنش گری نمی هراسند و از موقف خویش به عقب نمیروند ... و درست نیست این صفت را برای تمام افراد فرقه ناجیه حمل کنیم، و بگویم این گروه همه «**ربانیین**» هستند! بلکه مستحقین این صفت و این لقب تنها طائفه منصوره میباشد، همانطوریکه الله متعال درین مورد میفرماید:{**لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلّاً وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً**}،النساء/95.

ترجمه: هرگز مؤمنانی که بدون بیماری و آسیب ، از جهاد باز نشسته اند (و جهاد را ترک نموده اند)، با مجاهدانی که در راه الله با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند، الله کسانی را که با مال و جان شان جهاد کردند، بر بازنشستگان (= ترک کننده گان جهاد) مرتبه برتری بخشیده است، و الله بر هریک از آنها وعده ی نیکو (=جنت) داده است، و الله مجاهدان را بر قاعدان (=باز نشستگان) با پاداشی بزرگ برتری بخشیده است.

که درینجا نیز الله متعال میان قاعدان مؤمن (ترک کننده گان جهاد) بدون هیچگونه عذر، که شامل فرقه ناجیه میگردند، و مجاهدان در راه الله با مال و جان خویش به جهاد پرداخته اند، و شامل فرقه منصوره میباشند فرق قائل گردیده است؛ بناً این دو گروه نه از جهت صفت و نه هم از جهت اعمال شان با هم یکسان هستند، همانطوریکه از لحاظ اجر و پاداش و برتری، منزلت شان در دنیا و روز قیامت برابر نمی باشند، هرچند دارای صفت مشترک «ناجیه» نجات یافته گان از عذاب الله میباشند، بدلیل قول الله متعال که میفرماید:{**وَكُلّاً وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى**}، و به هریک از آنها وعده نیکو (=جنت) داده شده است، اما:{**فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً**}، الله مجاهدان را بر قاعدان (=باز نشستگان) با پاداشی بزرگ برتری بخشیده است.

که درینصورت واضح میگردد هردو گروه بصورت کل از فرقه ناجیه میباشند، اما گروه اخیر متصف به صفت «منصوره» بودن است.

و در حدیث از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است که میفرماید:«**لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين على الحق لا يضرهم من خذلهم حتى يأتي أمر الله وهم كذلك**». ترجمه: گروهی از امت من پیوسته بر حق بوده (و جهاد میکنند)، و مخالفین برای آنها هیچگونه ضرری رسانده نمی تواند تا آنکه فرمان الله بر برپائی قیامت فرا میرسد و ایشان همچنان برحق (و جهاد در راه الله) استوار هستند.

و میفرماید: «**لن يزال قوم من أمتي ظاهرين على الناس حتى يأتيهم أمر الله وهم ظاهرون**». ترجمه: گروهی از امت من (که بر حق و جهاد در راه الله استوار هستند) همیشه در میان مردم پابرجا و غالب خواهند بود، تا آنکه دستور الله (بر برپائی قیامت) ایشانرا فرا میگیرد، در حالیکه آنها همچنان ظاهر و استوار (بر حق و جهاد در راه الله هستند).

و میفرماید: «**لن يبرح هذا الدين قائماً يقاتل عليه عصابة من المسلمين حتى تقوم الساعة**». ترجمه: این دین همیشه

قایم و استوار باقی خواهد ماند، که جماعتی از مسلمانان بخاطر برپا داشتن آن تا فرا رسیدن قیام قیامت قتال و جهاد میکنند.

و میفرماید:«**لا تزال طائفة من أمتي يقــاتلون على الحق ظـاهرين إلى يــوم القيامة**». ترجمــه: پیوســته در امت من یــک گروهی در راه حق می جنگند، و تا روز قیامت بر دشمنان غالب اند.

و میفرمایــد:«**لا تزال طائفة من أمــتي قائمة بــأمر الله لا يضـرهم من خــذلهم أو خــالفهم حــتى يــأتي أمر الله وهم ظاهرون على النــاس**»**[74]**. ترجمــه: همــواره طائفــه ای از امت من بر حق و امر الله استوار بوده و بــر دشــمنان دین غــالب خواهنــد بود، مخالفت کسی به ایشان زیــانی نمیرســاند، تــا آنکــه فرمــان اللــه (بر برپائی قیامت) فــرا میرســد، و ایشــان همچنــان در میــان مــردم استوار و غالب میباشند.

و میفرماید:«**لا تزال طائفة من أمتي يقاتلون على الحق، ظــاهرين على من نــاوأهم، حــتى يقاتل آخــرهم المســيح الــدجال**».**[75]**. ترجمــه: همــواره طائفــه ای از امت من موجــود خواهند بود که بر حق (و اعلای کلمه الله) جهاد میکننــد، در حالیکــه بر دشمنان و مخالفین خــویش غــالب انــد، تــا آنکــه اخــرین ایشــان بــا مسیح دجال به قتال و جهاد میپردازد.

و میفرماید:«**لا تزال طائفة من أمتي قوامة على أمر الله لا يضرها من خالفها**».**[76]**. ترجمــه: پیوســته طائفــه ای از امت من استوار بر امر الله (و اعلای کلمه الله) خواهند بــود، و دشــمنان و مخالفین ایشان بر آنان هیچگونه ضرری رسانده نمی توانند.

و قول نبی صلی الله علیه وسـلم کـه میگویـد: طائفـه ای از امت من ... جماعتی از مسلمانان ... جهاد و قتال میکنند ... برحق استوار و بر دشمن غالب میباشند ... نشان دهنده و افاده کننده جــزء از کــل میباشد، و آن همان طائفه منصوره اســت، کــه از میــان فرقــه ناجیــه میباشد.

---

[74]. تمام این احادیث را مسلم در صحیح اش تخریج کرده است، و احادیث طائفه منصوره در کتب صحیحین (بخاری و مسلم) و سنن و غیره کتاب حدیث به تواتر روایت شده است.

[75] صحيح سنن أبي داود: 2170.

[76] صحيح سنن ابن ماجه: 7.

نووی رحمه الله میگوید: صفت این طائفه و فرقه منصوره را میتوان بالای اشخاص مختلف از میان مؤمنان حمل کنیم؛ مثلا؛ دلاوران، و شجاعان مقاتل، ویا فقهاء و محدثین، و یا زهدان و امر کننده گان به معروف و نهی کننده گان از منکر... وغیره، و لازم نیست که همه ای این افراد دریک نقطه مشخص از زمین جمع شده باشند، بلکه ممکن است - در اقطار و نقاط مختلف روی زمین بشکل پراکنده موجود باشند. [77].

اگر گفته شود: که آیا در میان امت اسلامی فرقه سوم غیر از فرقه ناجیه، و طائفه ای منصوره موجود است یا خیر؟

میگویم: بلی موجود است! زیرا مسلمانان بصورت عموم در سه فرقه و طائفه جمع هستند: فرقه ناجیه، طائفه منصوره، که قبلاً صفات و ممیزات شانرا بیان کردیم، و سوم؛ اهل قبله، و این گروه تمام کسانی هستند که اهل وعید، و عذاب الله متعال میباشند، که شامل فساقان، فاجران، و سرکشان و گنهکاران و اهل گناهان کبیره، و غیره اهل بدعت و هواء هستند ...که بدعت و هواء و گناه و سرکشی در بعضی ازیشان به درجه کفر ظاهر و آشکار وشرک نیز رسیده است، بناً این گروه اخیر از اهل قبله بحساب میآید اما نظر به دلایل و اعتباراتی که ذکر کردیم شامل فرقه ناجیه شده نمی توانند ... ازینجاست که میتوان گفت: هر فردی از فرقه ناجیه، اهل قبله میباشد، و لازم نیست تا هر اهل قبله بدون وعید و عذاب، از جمله افراد و مسلمانان فرقه ناجیه باشد، همانطوریکه در حدیث آمده است که نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید: «**إذا اجتمع أهل النار في النار ومعهم من شاء الله من أهل القبلة يقول الكفار: ألم تكونوا مسلمين؟ قالوا: بلى. قالوا: فما أغنى عنكم إسلامكم وقد صرتم معنا في النار؟ قالوا: كانت لنا ذنوب فأُخذنا بها فيسمع ما قالوا فأمر بمن كان من أهل القبلة فأخرجوا فلما رأى ذلك أهل النار قالوا: ياليتنا كنا مسلمين، فنخرج كما خرجوا قال: وقرأ رسول**

[77] شرح صحيح مسلم:13/67.

الله **{الَرَ تِلْكَ آيَـاتُ الْكِتَـابِ وَقُـرْآنٍ مُّبِينٍ . رُّبَمَا يَـوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ كَانُواْ مُسْلِمِينَ}**»،الحجر/1-2.[78]ـ ترجمـه: هنگامیکـه اهل آتش جمهنم (کافران و مشرکان) و با ایشان هراندازه ای را که الله خواسته است از اهل قبله جمـع شـوند، کفـار آنجـا میگوینـد: آیـا شما مسلمانان نبودیـد؟ میگوینـد: بلی بـودیم، کفـار میگوینـد: اسـلام شـما بـرای شـما چـه نفعی رسـانید در حالیکـه بـا مـا یکجـا در جهنم هستید؟ میگویند: ما از گنهکـاران بـودیم پس بسـبب گناهـان خـویش گرفتار عذاب جنهم شدیم، الله این حرف آنان را میشنود و بر ملائـک دستور میدهد تا اهل قبله (ای مؤمن) را از جهنم خارج سازند، چون کفار این حالت را می بینند میگویند: ای کاش! مسـلمان بـودیم، پس همینطور همه (مؤمنان) اهل قبله از آنجا خارج میشوند: آنگـاه نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم این آیت را قـرآئت کـرد: {الـف.لام.را ! این آیات کتاب و قرآن روشن کننده است. چه بسا کسانیکه کـافر شـدند دوست دارند (و آرزو می کنند) که ای کاش مسلمان بودند}.

و میفرمایـد:«**من صـلى صـلاتنا، واسـتقبل قبلتنـا، وأكل ذبيحتنا، فذلك المسلم، الذي له ذمة الله وذمة رسـوله، فلا تخفـروا اللـهَ في ذمته** ».[79]. ترجمــه: هر کس بمانند ما نمــاز بخواند و به قبله ما رو نماید و ذبیحه ما را بخــورد، مســلمان است، و چــنین شخصی را الله و رســول، امــان داده اند، پس به کسی که در امان الله است خیانت نکنید.

و روایت است کـه شـخص از جـابر بن عبداللـه پرسـید: آیـا شـما فـردی از اهـل قبلـه را کـافر مینامیـد؟ گفت: ازین کـار بـه اللـه پنـاه میبرم! آنشخص بار دیگر پرسید: آیا او را مشرک میگوید؟ گفت: نه.

بناً اهل قبله ی مؤمن کسانی اند که مرتکب گناهان و معاصـی ... وغیره اموری شده اند که ایشانرا از متصـف شـدن بـه صـفت فرقـه ناجیـه بـیرون میکنـد، امـا از صـفت و حکم اهـل قبلـه بـودن خـارج نمیسازد، و آنان بعداز تحقق وعید و عذاب در مورد شان نجـات پیـدا میکنند.

78 كتاب السنة، لابن أبي عاصم:843، قال الشيخ ناصر في التخريج: حديث صحيح.
79. البخاری.

مسأله چهارم: سفلی ها چه کسانی هستند؟ و آیا جواز دارد که شخصی و یا گروهی سلفی نامیده شود؟

اصطلاح سلفی و سلفی ها [السلفية والسلفيين] در معنی و مفهوم خویش، یعنی: رجوع به قرآن و سنت، به فهم سلف صالح از صحابه، و کسانیکه به نیکی ازیشان در قرون ثلاثه نخست پیروی و اتباع کرده اند، و بمعنی: بودن در همین منهج است؛ که درینصورت این اصطلاح خوب و پسندیده و ممدوح میباشد، و آنرا میشناسیم و در جهت بودن درین منهج کوشش میکنیم و آنرا و اهل آنرا یاری میدهیم ... و هیچگونه مشکلی در بکار بردن این اصطلاح نمی بینیم، اما اگر استعمال و بکار بردن این اصطلاح به معنی، تحزب و حزب گرائی و فرقه گرائی ... و بیان تعصب عقیده ای یک گروه یا بعضی افراد خاص معاصر باشد، که از آن بخواهند در میان امت واحد احزاب، تجمعات، فرقه ها و گروه و تشکیلاتی به این نام بسازند که از جانب الله هیچ دلیلی برآن نیست ... و آنرا بخواهند بر بالای بعضی اشخاص که در برائت و بیزاری از طواغیت ظالم و مجرم ... الی کوچکترین شان قرار دارند، تحمیل کنند، آنگاه ما این اصطلاح را رد میکنیم و از استعمال و بکار بردن آن خوداری مینمایم ... طوریکه این اصطلاح در حال حاضر . متأسفانه . بشکل بد و غیر صحیح آن بکار میرود، و در میان کسانیکه منسوب به این منهج هستند اشخاص صالح و طالح [شریر و خبیث] نیز وجود دارد، و زمانیکه از مراد و مقصود استعمال این اصطلاح پرسیده میشود ... منظور پرسش کننده جانب طالح آن است [یعنی آنرا یک فرقه و گروه و حزبی در داخل اسلام تصور میکنند]، و کسیکه این اصطلاح را برای خود و عقیده و منهج خویش بکار میبرد، جانب صالح آنرا تصور دارد ... تا آنکه دانسته نمی شود که کی؟ چه منظوری دارد؟!

اما در مورد اینکه این اصطلاح، بدیل و عوض برای اسم مسلمان و مسلمانان ... قرار گیرد، و اسم دومی برای یک مسلمان و یا مسلمانان باشد، هیچ گونه جواز در استعمال و بکار بردن آن نه میبینم!!! بخاطر انتفاء و فقدان هرگونه دلیل در مورد آن ... زیرا صحابه و کسانیکه به نیکوئی ایشانرا در قرون ثلاثه نخست پیروی

کردند، هیچگونه اسمی بر علاوه اسم مسلمان و مؤمن بالای خـویش نگذاشته بودند ... و همچنان دلایلی که بـر خلاف این اسـم گـذاری در نصـوص ثـابت اسـت، طوریکـه اللـه متعـال میفرمایـد:{**مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِن قَبْلُ وَفِي هَذَا**}،الحج/78. ترجمه: این همـان ملت (دین) پـدرتان ابـراهیم اسـت، کـه اللـه پیش ازین (یعنی: قبـل از نـزول قـرآن، و در کتب سـابقه) و درین قـرآن شما را مسلمان نامیده است؛ ... پس به آن راضـی شـوید! و عـدول از آنچه که الله تعالی آنرا نامگذاری کرده است و با زبان نبی خویش ابراهیم علیه السلام برای ما آنرا بیان نموده است، قطعاً جواز ندارد، بلکه التزام و خشنود شدن به آنچه از طرف الله و رسولش اسـت، از واجبات ایمانی میباشد.

و میفرمایـــد: {**الَّذِينَ آمَنُـــوا بِآيَاتِنَا وَكَـــانُوا مُسْـــلِمِينَ**}، الزخرف/69. ترجمه: (همان) کسانیکه به آیـات مـا ایمـان آوردنـد و مســلمان بودنــد؛ و میفرمایــد:{**مَا كَـانَ إِبْـرَاهِيمُ يَهُودِيّـاً وَلاَ نَصْرَانِيّاً وَلَكِن كَانَ حَنِيفاً مُّسْلِماً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**}، آل عمران/67. ترجمه: ابـراهیم نـه یهـودی بـود و نـه نصـرانی، بلکـه حنیف (یکتا پرست) مسـلمان بـود، و هرگـز از مشـرکان نبـود؛ و از قول نبی خـویش یوسـف علیـه السـلام میفرمایـد:{**رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَـادِيثِ فَـاطِرَ السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنتَ وَلِيِّي فِي الـــدُّنُيَا وَالآخِـــرَةِ تَـــوَفَّنِي مُسْـــلِماً وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ**}، یوسف/101. ترجمـه: یـا رب! پادشـاهی و فرمانروائی به من اعطاء کـردی، و از علم (=تأویـل احـادیث) تعبـیر خواب به من آموختی، پدید آورنده ای آسمانها و زمین توئی! تـو ولی و سرپرست تمامی امور من در دنیا و آخـرت هسـتی، مـرا مسـلمان بمیران و به شایستگان ملحق گردان.

و در مورد ساحرانی که اسلام آورده بودند میفرماید:{**رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ**}،الأعراف/126. ترجمه: یا الله ! بـر ما صبر و استقامت فرو ریز (اعطاء نما) و ما را مسلمان بمیران.

و همچنان آیات و نصوص زیادی دیگری که دلالت به اسم اسلام و مسـلمان، و مسـلمانان دارد، و اینکـه اللـه آنـرا بـرای بنـده گـانش

برگزیده است، و همه انبیاء و رسولان برای امت و پیراون شان به این اسم راضی شده اند. [[80]].

و هنگامیکه از امام مالک از سنت پرسیده شد، گفت:«**هي ما لا اسم لها غير السنة**»، ترجمه: سنت جز سنت نام دیگری ندارد؛ و چون از او در مورد اهل سنت پرسیده شد، گفت:«**أهل السنة الذين ليس لهم لقب يُعرفون به لا جهمي ولا قدَري، ولا رافضي**». ترجمه: اهل سنت آنانی هستند که دارای چنان لقب نیستند که به آن شناخته شوند، نه جهمی هستند، و نه قدری، و نه هم رافضی.[81]

مسأله پنجم: صحت این مقوله شائع «السلف أسلم، و الخلف أحكم»[82]...تا چه اندازه است؟

این مقوله که در بعضی از زبان ها شائع است، مقوله باطل و خطاء میباشد، بلکه باید گفته شود: **[السلف هم الأسلم و الأحكم]**،سلف امت کسانی بودند که هم اسلام و ایمان آوردند وهم استوار و ثابت گشتند، و قول برین که فهم خلف امت نسبت به سلف استوار تر و ثابت تر است، قول باطل و خطاء از چندین جهت

---

[80].هر ملت و دین کفر و باطل را که می بینیم- که انواع نقایص و اباطیل را در دین خویش انباشته اند- خود و دین خویش را به اشخاصی نسبت میدهند ، و دوست دارند تا خود و دین خویش را به اسمائی نام بگذارند که به انبیاء علیهم السلام وغیره رجال دینی برسد، همانطوریکه نصاری خویش را مسیحی (یا عیسوی) نامیده اند تا آنکه خود را به عیسی مسیح علیه السلام نسبت داده باشند، و یهودان به یهوذا، و نبی الله متعال ، إسرائیل (یعقوب علیه السلام) نسبت میدهند تا خود را یهود، و اسرائیلی بگویند، و بودایان خود را بودائی میگویند تا آنکه نسبت خویش را به بودا ثابت سازند، و همینطور شیعه روافض، خود را به شیعه علی رضی الله عنه نسب میدهند...وغیره فرقه های و ملتها که انحراف و گمراهی و ضلالت و کفر و شرک خویش را میخواهند به انبیاء و صالحین، ویا اشخاص نیک دین و فرقه خویش نسبت بدهند.....بجز مسلمان، که خودش و دین اش منسوب به دینی است که در آن قرار دارد، بدون آنکه به شخص معینی نسبت داده شده باشند، همانطوریکه الله متعال میفرماید:{إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الإِسْلاَمُ}، آل عمران/19. ترجمه: همانا دین حق نزد الله اسلام است، و میفرماید:{وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِيناً فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ}، آل عمران/85. ترجمه: و هرکس که دینی غیر از اسلام بر گزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت از زیانکاران است؛ که با این مفهوم در چنین دینی کمترین و ادناترین نقص و ضعف ...وجود نخواهد داشت، و همچنان نیاز ندارد تا کمبود ها و نقصهای خویش را در عقب انبیاء و صالحان پنهان کنند، و یا اینکه خود را و دین خویش را محمدی، ویا محمدیان ...وغیره بنامند، با در نظر داشت اینکه آنان مستحق ترین و نزدیکترین مردمان به انبیاء و رسولان از جانب الله میباشند، و میان هیچ یک از آنها فرق قائل نمی باشند، و منقاد و تسلیم بر هریک ازین انبیاء بوده و همه آنان و پیروی ازیشانرا دوست دارند-صلوات الله و سلامه علی رسولنا و علی جمیع الأنبیاء و المرسلین.

[81]. در زمان امام مالک همین سه فرقه و فرقه خوارج ظهور کرده بود، اما در حال حاضر تعداد فرقه ها و مذاهب، غیر معدود افزایش یافته است، بناً میگویم: اهل سنت کسانی هستند که اهل بدعت نیستند.مترجم.

[82]. یعنی: سلف امت اسلام آورد و خلف امت استوار و ثابت شد.

میباشد: اولاً- این حرف استخفاف و بی احترامی بـه مـنزلت و شـأن صحابه و کسانیکه از آنان به نیکوئی پیروی کرده اند میباشد، کـه قبلاً درینمورد صحبت کردیم که اینکار شدیداً منموع میباشد، ثانیاً- صـحابه کسانی هستند که به نص ثابت از قرآن و سنت، الله عزوجل ازیشان راضی گشته است، و اکثریت شان به جنت بشارت داده شده انـد ... در حالیکه خلف در کدام یک ازینهـا قـرار دارنـد؟ ثالثـاً- شـارع متعـال دستور به اقتداء و پیروی از سلف صالح داده اسـت، بـرخلاف خلـف. رابعاً- صحابه با نزول وحی هم عصر بوده اند، و از علم صاف و ذلال و خـالص از هرگونـه شـبهات و انحرافـات، و دروغ هـا و بـدعت هـای آمیخته بعدی به آن، بهره منـد بودنـد، و مسـتقیماً از نـبی صـلی اللـه علیه وسلم آنرا حصول میکردند، بناً آنان پل ارتباط میـان نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم و کسـانیکه بعـداز ایشـان آمدنـد میباشـند، و این خصوصیت و صـفتی اسـت کـه بـرای احـدی جـز آنـان ثـابت نیسـت، خامساً- صحابه تنها چـیزی را کـه دوسـت میداشـتند دین و ایمانشـان بود، و از تنهـا چـیزی کـه نفـرت و انزجـار داشـتند کفـر و نفـاق بـود، همانطوریکه درینمورد احادیث زیادی از نـبی صـلی اللـه علیـه وسـلم روایت شـده اسـت ..... پس کـدام یکی ازین فضـائل را خلـف امت دارند؟!

از همین جهت است که گفته ایم ومیگویم: **السلف هم الأسلم وهم الأحكم من الخلف .. والقول بخلاف ذلك خطأ وجـور.** [سـلف کسـانی بودنـد کـه هم اسـلام آوردنـد و هم نسـبت بـه خلـف استوار و ثابت گشتند ... وقول برخلاف این خطاء و ظلم است].

مسأله پنجم: چه وسائل و اسـباب مـا را در رسـیدن بـه این منهج - در طلب و تلقي و اتباع- کمک میکنند؟

وسائل و موارد متعددی وجود دارد:

اولاً: نیک یـاری جسـتن از علمـای عمـل کننـده بـه علم شـان، و طالبـان علم کـه الـتزام کامـل بـه همین منهج سـلفی سـنی دارند ...همانطوریکه صفاتشان را قبلاً تذکر دادیم.

ثانیاً: نیک مستفید شدن از کتاب الله ، که التزام به آن درین منهج در وصول و أخذ (**التلقي**) ... لازم است، و تعین وسائل برای فهم این منهج ... از مراجع و منابع مختلف نوشته شده، موسوعه شده، ویا منابع تقریری و تصویری دیگر ... و همچنان تعین و تحدید این وسائل و منابع، بحسب امکانات و آسانی دسترسی هرشخص به آن، و بر حسب اطمئنان یافتن هر شخص از سلامت عقیده و منهج اش با تمسک به آن .... و اجتناب از کثرت و تعدد و تنوع وسائل و منابع أخذ این منهج ... همچنانیکه کتابخانه اسلامی[83] به دهها هزار نسخه ای از کتب و منابع ... بی ارزش و باارزش، اسلامی و الحادی ... را تحت عنوان کتاب خانه اسلامی جمع آوری کرده است، که خود را هم با این کار هلاک گردانیده اند و مردم را نیز هلاک میگردانند، آنانیکه توانائی تمیز و تفکیک میان خوب و بد آنرا ندارند ... وهمه آنها را چون خارکش و هیزم کش ای در شب تاریک بر پشت میکشند.

ثالثاً: ملازمت و اختیار دوستان صالح، چون فراموش کنی بخاطرت بیآورند، و چون بخاطر بیآوری ترا یاری دهند، و تو را در جهت آموختن مسائل دین و ایمان کمک نمایند، زیرا شخص از دوست صالح بمراتب بیشتر و زیادتر از استاذ و معلم مستفید و متأثر میگردد.

همانطوریکه در حدیث صحیح از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است که میفرماید:«**إنما مَثَلُ الجليس الصالح والجليس السوء، كحامل المسك ونافخ الكِير، فحامل المسك إما أن يحذيك، وإما أن تبتاع منه، وإما أن تجد منه ريحاً طيبة، ونافخ الكير، إما أن يحرق ثيابك، وإما أن تجد ريحاً خبيثة»[84].**

ترجمه:همانا مثال رفیق و هم صحبت خوب و بد مانند کسی است که مشك را حمل نماید و یا کوره آتش را بدمد، کسی که مشك را حمل می‌کند یا مقداری از آن را به شما هدیه می‌دهد، یا از او خریداری می‌نمایید، یا از بوی خوش آن بهره مند می‌شوید، امّا

83 . المكتبة الإسلامية.
84 . متفق عليه.

کسی که کوره آتش را می‌دمد یا لباس شما را می‌سوزاند، یا بوی بد آن شما را اذیت می‌کند.

و میفرمایـد: «**الرجل على دين خليله، فلينظر أحـدكم من يُخالِل».[85].** ترجمه: شخص به دین دوست و رفیق خـود میباشـد ، پس متوجه باشید که با چه کسی دوستی و رفاقت میکنید.

و میفرماید:«**المؤمن مرآة المؤمن»[86].** ترجمه: مؤمن آیینـه مؤمن است، یعنی: زمانیکه در او عیب و یا نقص و خطائی را دیـد او را اصلاح میکند.

رابعاً: اعـتزال و هجـران و دوری از مجـالس و نشسـتن بـا أهـل هواء و بدعت، و فسق و گناه ... و دوری از شنیدن حرفهـا و سـخنان شان، خاصـتاً در مراحـل ابتـدائی طلب علم ... زیـرا آنـان بـه ماننـد، آنست که کوره آتش را میدمند، یا اینکه بوی بد و خبیث و زشت آنهـا را استشمام میکنی، ویـا اینکـه کلمـه ای از آنـان میشـنوی کـه دین و عقیده ات را متأثر میسازد، ویا اینکه لباسهایت را کاملاً میسوزاند...[یعـنی تـرا از سـنت خـارج و بسـوی بـدعت و ضـلالت، و فسـق میکشاند].

همانطوریکه اللـه متعـال میفرمایـد:{**وَإِمَّا يُنْسِـيَنَّكَ الشَّـيْطَانُ فَلا تَقْعُـدْ بَعْـدَ الـذِّكْرَى مَـعَ الْقَـوْمِ الظَّالِمِينَ**}، الأنعـام/ 68.ترجمه: و اگر شیطان تو را به فراموشی افکند، پس هرگز بعـداز یاد آوردن با گروه ستمگران و ظالمان منشین.

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**من وقّـرَ صـاحب بدعة فقد أعـانَ على هـدمِ الإسـلام»[87].** ترجمـه: کسـیکه صـاحب بدعت را احترام و توقیر نماید، همانا در ازبین بردن و ویـرانی اسـلام کمک نموده است؛ بـدلیل آنکـه در احـترام و گـرامی داشـت صـاحب بدعت، او و بدعت او را در برابر مردم تأیید میکند، و بسبب آن باعث گمراهی و انحراف مردم از حق میشود.

واز ابن مسـعود روایت اسـت کـه میگویـد:«**من أحب أن يُكرِم دينَه فليعـتزل مجالسة أصـحاب الأهـواء فـإن مجالسـتهم**

[85] رواه الترمذي وغيره، صحيح الجامع: 3545.
[86] صحيح سنن أبي داود: 4110.
[87] مشكاة المصابيح: 187. قال الشيخ ناصر في التخريج: قد يرتقي الحديث بمجموع طرقه إلى درجة الحسن.

ألصق من الجرَب». ترجمه: هرکسیکه دوست دارد تا دین خویش را گرامی دارد پس باید از نشتن در مجالس و مصاحبت أهل هواء و بدعت دوری کند، زیرا نشتن و مجالست با آنان چسپناک تر از لکه های سیاه در لباس سفید است.[88].

و از حسن بصری روایت است که میگوید:«لا تُجالِس صاحب بدعة فإنه يمرض قلبك». ترجمه: با صاحب بدعت نشست و برخاست نداشته باش زیرا قلب ترا مریض میسازد.

وغیره آثار زیادی که از سلف صالح در بیان تحذیر و اعتزال و هجران از بدعت و اهل آن روایت شده است، که روایت همه ای آنها درین مختصر گنجایش ندارد. [89].

خامساً: پناه بردن به دعاء، و التزام به حدود تقوی، و حرص در جهت پاکی و حلال بودن خوراک و نوشاک و لباس؛ همچنان شخص را درین راستای طلب و حصول علم و منهج درست، و فهم و فقاهت آن به إذن الله کمک میکند.

تنبیه مهم: درینجا لازمست تا یکبار دیگر به ابتدائی مبحث خویش مراجعه کنیم و اکیداً این موضوع را یاد آور شویم، که همه مواردی را که قبلاً به ترتیب بیان داشیم، برای آنکه بالای آن نتائج مطلوب مرتب گردد، نیاز است تا قاعده «**سد ذریعه**» جداً در نظر گرفته شود، و منفذ ها و سوراخ های دروازه و کلکین خویش را در مقابل هرگونه ، فتنه ها و شبهات و زهرها و زهر پاشی های شبا و روز دشمنان و طواغیت ،که با شیوه های گوناگون و از طروق مختلف، انترنت، کیبل، و تلویزون و رادیو ... میپاشند و میخواهند ذهن و فکر و قلب ما را مسموم بسازند، و فرهنگ و ثقافت شر و شرک را برما تلقین کنند محکم ببندیم، و این همه به اندازه توانائی و قدرت هریکی از ما ارتباط دارد ... اگر توانائی آنرا نداشتی تا راه همه این شرور را بسوی خویش ببندی، کوشش کن آنرا به حد اقل تقلیل دهی، و بدانکه آنچه از توان تو خارج است مسؤول و پاسخگو

---

[88] . الجرَب: اعراب در عرف جرب لکه های سیاه در لباس سفید را میگویند، طوریکه «الجرباء» آسمان را میگویند: بدلیل آنکه ستاره گان در آسمان سیاه و تاریک خال خال میدرخشند/مجمل اللغة لابن فارس. مترجم.

[89] . و اگر خواستید برای مزید درینمورد به کتاب «البدع و النهي عنها» از ابن وضاع قرطبی مراجعه نماید.

برآن نمیباشی، همانطوریکه الله متعال میفرماید:{**فَـاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ**}، التغابن/16. ترجمه: پس تا جائی که میتوانید از الله بترسید. و میفرماید:{**لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا**}،البقرة/286. ترجمه: الله هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمیکند، و میفرماید:{**لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا** }،الطلاق/7. ترجمه: الله هیچ کس را جز به اندازه ای (توانائی) که به او داده است مکلف نمیسازد.

و بدان! آنکه از خود راضی گشت و بر خود مغرور شد و اکثر اوقات خویش را در معرض فاضل آب و آلوده گی ها و ناپاکی ها قرار داد، آنگاه استحمال و غسل هم برایش نفعی نمیرساند، هرچند روزانه به صدها بار استحمال کند، و غسل گیرد!

سؤال و اعتراض: اعتراض کننده ای اعتراض میکند و میگوید: چرا میخواهید حق ما را بر بالای ما حرام قرار بدهید؟ ومیگوید: که فرهنگ، تمدن، عادات، رسوم و آثار فرهنگی و ثقافتی خویش را ترک گویم و از دست آورد های چند هزار ساله مادی و معنوی خویش دوری جویم ... و سپس این همه را در مبادئ و ارزشهای و اساسات اسلامی مختصر وخلاصه میگردانید؟

در جواب میگویم: برای آنکه انسان بنده ای الله متعال است، آن ذات واحد و لاشریک، نه بنده ای بنده، زیرا این حق بنده نیست که بنده ای دیگر او را بنده گی کند، و یا اینکه ارزشها و مبادئ و فرهنگ و ثقافت او را به عبادت گیرد! بلکه این حق خاص به الله متعال تخصیص یافته و خالص گردانیده شده است...چرا؟ برای اینکه الله تعالی خالق و مالک این هستی و آنچه از مخلوقات در آنست میباشد، و او متصرف امور این همه میباشد، هرگونه و به هرشکلی که بخواهد آنرا تدبیر میکند، اسباب وجود و حیات آنها را آماده میسازد، و اوست که آنهمه را روزی میدهد، و زنده میگرداند و ممیراند ... و او رب و اله و معبود بحق همه ای مخلوقات و کائنات است ... ازهمین جهت حق دارد تا هرگونه ای که بخواهد بنده گانش را در داخل دین اش و چوکات مبادئ و ارزشهای که خود میخواهد

پرورش و تربیت دهد، و حق دارد که برای بنده گانش بگوید که چه را انجام بدهند و چه را انجام ندهند ... و حق دارد که بگوید آنچیز حلال است آنرا بخورید و انجام بدهید، و آنچیز دیگر حرام است و از آن اجتناب کنید ... وحق دارد بگوید این چیز پاک است و آن چیز پلید و نجس ... این چیز زیبا و نیک است و آنچیز خش و زشت ... این حقیقت و هدایت است و آن باطل و آن باطل و گمراهی ... و برای بنده هیچ راه دیگر جز اطاعت از اوامر و نواهی خالق اش و معبودش و مالک اش نیست، و اگر از اطاعت دست گشیدند و به سرکشی و طغیان پرداختند الله متعال ازیشان بی نیاز است، اما هرگز به کفر ایشان راضی و خشنود نمیگردد، همانطوریکه میفرماید:{**إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ**}،الزمر/7. ترجمه: (اگر باوجود آن هم از الله اطاعت نکنید) و کفر ورزید، پس الله از شما (و از هرگونه اطاعت و عبادت شما) بی نیاز است، اما هرگز به کفر بنده گانش خشنود نمی شود و کفر را از بنده گانش نمی پسندد. و میفرماید:{**وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ**}، البقرة/205. ترجمه: و الله فساد (تبهکاری...) را دوست ندارد.

و از جانب دیگر بنده بدلیل بنده بودن و مخلوق بودنش، ضعیف، ناتوان و قاصر ، از تشخیص حق و باطل، خطاء و صواب، پاکی و پلیدی است ... و بر جان و نفس خویش هیچ گونه تسلط و تملکی ندارد جز آنچه را که برایش الله خواسته است! پس او ظاهر هرچیزی را میبیند، بدون آنکه از باطن آن آگاهی داشته باشد و خصوصیات ، نفس و ذات آن شئ وامر تشخیص داده باشد ... تا جائیکه حتی خود را به الله شریک قرار میدهد، خود را عبادت میکند، از قانون خود پیروی میکند، عقل قاصر خویش را بالاتر از الله و علم او تصور میکند، و ارزشها و اساسات و خواهشات خویش را معیار اخلاق و رفتار و خوبی و بدی ... قرار میدهد!

در حالیکه بزرگترین ظلم، و بدترین و زشت ترین ذلت و بنده گی ... همانا بنده گی بنده برای بنده ای است، و اینکه بنده ای به ربوبیت و الوهیت بنده ای دیگر و یا خودش ... بغیر از الله ... ویا

همراه با الله ... قائل گردد، همانطوریکه الله متعال میفرماید: {**أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ**}، الفرقان/43. ترجمه: آیا ندیدی کسی را که هوای (نفس) خود را معبود خود برگزیده است؟! و میفرماید:{**إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**}،لقمان/13. ترجمه: بی گمان که شرک ظلم و ستم بزرگی است.

از همین جهت؛ اساس و بنیاد و غرض دعوت جمیع انبیاء و رسولان، و پیروان آنها از مؤمنین در طول حیات دنیا تا قیام قیامت، تحقق توحید و اعلای کلمه الله و ازبین بردن هرگونه فتنه در روی زمین میباشد، تا آنکه بنده گان را از بنده گی بنده گان بسوی بنده گی رب بنده گان، و از ظلم و جور ادیان بسوی عدالت اسلام، و از تنگنای دنیا بسوی فراخنای دنیا و آخرت بیرون کنند.

همانطوریکه الله متعال میفرماید:{**وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ**}، النحل/36. ترجمه: یقیناً ما در (میان) هر امتی رسولی را فرستادیم، تا آنکه الله واحد را بپرستند و از طاغوت اجتناب کنند.

و میفرماید:{**وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ**}،الأنبياء/25.

ترجمه: و ما پیش از تو هیچ رسولی را نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی کردیم که : معبودی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کنید.

از الله تعالی مسألت دارم تا حق را برای ما حق نشان بدهد و ما را در اتباع از آن موفق گرداند، و باطل را برای ما بگونه باطل نشان دهد و ما را در اجتناب از آن موفق گرداند ... و این کتاب را برای ما کلیدی بر خیر و قفلی بر شر قرار بدهد، و آنرا از ما قبول گرداند، إنه سميع قريب مجيب، وصلى الله عليه محمد النبي الأمي و على آله و صحبه وسلم.

عبد المنعم مصطفى حليمة

« أبو بصير الطرطوسي »

21/9/1431 هـ. 31/8/2010 م.

www.abubaseer.bizland.com

فهرست.

موضـــوع
صفحه

مقدمـه 3
تشـــخیص مرض...6
تشـــخیص علاج...13
اولاً: کمـــال دین...13
ثانیــــــــاً: پـــــیروی از اصـــــول وقــــــایوی تاحـــــد ممکن..16
ثالثـــــــاً: توحیـــــــد مصــــــادر تلقی (أخـــــــذ و دریافت)..26
رابعـــــــــــاً: تحدیـــــــــــد و تثـــــــــــبیت منهج... 28
دلیــــــــل بـــــــر وجـــــــوب رجـــــــوع بـــــــه قرآنکــریم..28
دلیـــل بـــر وجـــوب پـــیروی از ســـنت، و رجـــوع بـــه آن..30
دلایل فضلیت صحابه و آنانیکه به نیکی ازیشان در قـرون ثلاثه نخست ازیشان پیروی کردنـد و اهمیت قـول و فهم شـــان بـــر قـــول و فهم کســـانیکه بعـــداز آنـــان آمدند.........................35
رعایت ترتیب فضلیت صحابه بـه حسـب تقـدیم و سـبقت شان در اسلام و نصرت دین و همچنان بـر حسـب تـرتیب

شـــــان در قـــــرون.اول تـــــا ســـــوم نخســـــت اسلام................................40
عوامـــــــــــــــــــــــــــــــــــــل این ترجیح..44
تنبیه..49
مســـــــــــــــــــــــــــــــــــــائل متفرقه...51
مسأله اول: اهل سنت و جماعت کیست؟ و صفات شــان چیست؟..........................51
مســـأله دوم: جمـــاعت بـــر اســـاس چـــه شـــناخته میشود.......................................52
مسـأله سـوم: آیـا فـرقی میـان فرقـه ناجیـه، و طائفـه منصوره موجود است...................54
آیا فرقـه سـومی ، غـیر فرقـه ناجیـه و طائفـه منصـوره موجود است؟..........................58
مسأله چهارم: سلفی ها چه کسانی هستند؟ و آیـا جـواز دارد تا مسلمانی را سلفی نامید؟..60
مسأله پنجم: صحت این مقوله [السلف أسـلم، و الخلـف أحکم] تا چه اندازه است؟.........62
مسأله ششم: وسائل و اسباب که ما را در قـرار گـرفتن منهج صحیح، در طلب و تلقی و اتباع قرار میدهد کدامها اند؟..63
تنبیـــــــــــــــــــــــــــــــه مهم..66
ســـــــــــــــــــــــــــــــؤال و اعتراض..66

فهرست 69